

فصل فاعل کون سبحان من از زمان و مکان



عالم الایمان



در مطبع شعله طور کانیور میرضی رسید  
ابطالاً

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه البيان شرحت نوعه بالاصغر من القلب اللسان الصلوة  
والسلام على محمد المبعوث بالآيات الغياثية فاتي البيان في علي آله واصحابه براهة السبل الى الجنان  
اما بعد فيكون هذا تحقيقا وتبیینا فقير عبد الرحيم بن عبد الكريم صفی پوری که این کتابی است محتوی برضوابط  
تصرفیه و منطومی بر قواعد این صنوع شرحی بر روشی که مبتدیان را بکار آید و مستعملان را تقویت نماید  
و مبتنی است بر یک مقدمه و فروع باب و خامنه و چون شمله اصل لغت عرب است موسوم بغایه این  
فی علم اللسان گردید و الحمد لله المرسول ان ینفع به الطالبین و یجسی و نعم المعین عسر  
که بهمه و تعریف شصت و بیان موضوع و غایت و ذکر و وضع آن  
بدانکه تصرفیه و لغت گردانیدن پیوست از حالی بجالی و در اصطلاح عبارت است از علم غایه  
بانی که بدان معرفت اجزیه کلمات و عوارض حروفش و معرفت عوارض او اخرا آن که از جهت امر یا  
و بنا است حاصل باشد و موضوعش کلمه است فقط من حیث اللفظ و غایت آن تعیین  
غایت سخو و آن صیانت ذهن است از وقوع نظار کلام عرب و از بیخاست که تصرفیه را مثل  
جزومی از سخو شمارند و او را کسب و وضع این صناعت نمون ابو مسلم مخاذ بن مسلم است که  
نقل آن اول من وضع التصريف ابو مسلم مخاذ بن مسلم الترمذی الکوفی و اول من وضع النحو ابو  
عالم بن عمرو بن خنسل بن سفیان التمیمی +

باب اول در ذکر کلمه و آن مشتق است بر دو قسم قسم اول در تعریف کلمه و تقسیم آن و معنی فعل و تقسیم آن و بیان آنچه که بدان تعلق دارد و در این بحث فصل است

فصل اول در تعریف کلمه و تقسیم آن

کلمه لفظی است تنها که دلالت کند باعتبار وضع بر معنی مفرد و آن بر سه قسم است فعل اسم حرف و فعل کلمه است که بحسب الوضع دلالت کند بذاته بر حصول معنی مصدر خود و حد و اشیاء آن از ذاتی در یکی از اقسام است که بحسب الوضوح و حال و استقبال است چون علم داشت و تعلم میداند یا خواهد داشت و اسم از سه قسم است که ماضی و حال و استقبال است چون علم داشت و تعلم میداند یا خواهد داشت کلمه است که دلالت کند بر معنی مستقل نه با یکی از اقسام دیگر چون علم داشت و تعلم میداند یا خواهد داشت کلمه است که دلالت کند بر معنی که در غیر وی است یعنی تا وقتیکه کلمه دیگر از اسم فعل بود منضم نشود یعنی مستقل مفهوم مستفاد نگردد چون من والی در شریک من البصره الی الکوفه و نیز در قسم است مخرجی که همه حروفش اصلی شد و مزینیه آنکه درو اصلی بود باز آنکه میزان کلمات فاعلین و لام است تا اصلی را از زمانه ممتاز سازد اصلی حرفی است که در اصل و تمامی فروع آن یافته شود و در مواردی که مقابل قایما عین باللام افتد و در آنکه در خان بود چون مضر و ناصبه که بر وزن فعل و فاعل است و لام است که اصلی را از اصول کلمه تقسیم نماید ازین جهت گفته اند که در این نقطه چنانکه گذشت انا حرفی که مبدل از تالی کلمه انتقال است تا مانندش اگر مضموم و مغموم نبود و الایلی از حروف سه گانه مذکور پس اضطلع اشعل است و از این تفاوت نحو قدر اصله و اضرب اصله اضطرِب که فعل و اضعل خواهد بود و تضعل و تضعل و همچنین خواهد بود و از آنکه اصله تضعل و تضعل و تضعل است نه تضعل و تضعل و تضعل و تضعل که کلمه است براسی اسحاق باشد یا غیر اسحاق تعبیرش بما تقدم آن کند و لهذا سخن گویم و جلبب را فعل و تضعل گویند نه فعل و فعل

فصل دوم در تقسیم فعل

فعل سه قسم است ماضی و مضارع و امر و این نزد بصر اینست اما کوفیان امر را مقطوع از مضارع گویند و فلسفی جدا گانه و نزد بعضی اصل و افعال فعل ماضی است فقط ماضی فعلیت که دلالت کند بر حدوث امری در زمان گذشته چون ضرب و آخرش مفتوح بود و اما الا وقت بحق ضم مرفوع متحرک و واو جمع چون ضربت و ضربوا و مضارع فعلیت که دلالت کند بر وجود امری در زمان حال یا استقبال چون مضرب و مضربین مانند اکثر نحو این فعل متعین بر امر مضارع است و زمان حال و استقبال گویند و مقایسه سبیل اشراک چنانکه لفظ عین را برای امری با سر و در نزد

اما بقول سخن الرجاج برای استقبال گوید فقط و این طراوة برای حال بویس به و ان فعلیت موضوع  
بجهت سر بودن مخاطب را با امری چون افعلتم یعنی بدان به فعل او و بنا است ثلثانی آنکه سه حرف اول  
داشته باشد و پس چون ضربت و رباعی آنکه در دو چهار حرف اصلی بود فقط چون خروج و هر یک بر  
دو نوع است مجز و مزید بنابر گذشت و زیادت فعل پیش از سه حرف نبود مضارع و مصدر  
و سائر مشقات در اطلاق مجز و مزید تابع ماضی خود است به ماضی ثلثانی مجز در سه بنا است فعل  
فعل فعل مضارع آن را نیز سه است **یفعلل یفعلل یفعلل** و رباعی مجز در یک بنا است **فعلل و**  
**مضارع عشر** هر یک است **یفعلل** ماضی مضارع و دو قسم است معرفت آنکه منسوب بفاعل  
خود است چون ضربت زید و یضرب و مجهول آنکه بیان نبود چون ضربت عمر و یضرب به و هر یک  
ازین ماضی و مضارع معرفت و مجهول بر دو قسم است **شبه** آنکه دلالت کند بر ثبوت فعل ماضی  
آنکه دلالت کند بر نفی آن و هر یک ازین مذکور می آید بر اوزان مختلفه و صیغ متعدد پوشیدن نخواهد  
بود که هر دو در ازین ماضی و مضارع بهره صیغه بایستی که بیاید موافق عدد اقسام فاعل لیکن  
ماضی را اینگونه است سه مشترک و باقی خاص و مضارع را نازده چهار مشترک و باقی خاص اشیات  
**ضماضی معرفت فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل**  
**فعلت فعلت فعلت** هر سه حرکت در بین به بنامی ماضی مجهول از معرفت است **فعل**  
آخرش را که در هند اگر نبود همه متحرک را که قبل از است ضممه چون **فعل فعل فعل فعل فعل**  
و هر گاه کلر نفی که ما اول است در اولش در آرنه منقح شود معرفت باشد یا مجهول نحو **فعل**  
**فعل** به بنامی مضارع از مصدر است بخلاف بعضی که از ماضی گویند و علامتش چهار حرف  
نایت است که در اول آن در آید الف برای یک صیغه که وحدان شکلم است چنانکه **فعل فعل فعل**  
شاید مرجع آن یا برای چهار سه ازان مرید که غائب را و یک ازان مرجع موش غائب را و  
تا برای پنج دو ازان مرید و شینه موش غائب را و یک ازان مرجع مذکر حاضر را و دو ازان  
مرید و جمع موش حاضر را اشیات فعل مضارع معرفت **یفعلل یفعلل یفعلل**  
**یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل**  
و نیز در مضارع را الف برای و اقبل و خورش را فاعله مجهول شود چون **یفعلل یفعلل یفعلل**  
**یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل یفعلل**  
بناست الخ چه در زبان ما اول در اول مضارع در امری مضارع منفی گردد معرفت باشد یا مجهول  
و نیز در مضارع را الف برای و اقبل و خورش را فاعله مجهول شود چون **یفعلل یفعلل یفعلل**



آن عمل کند چون لا یفعل لا یفعلوا لا یفعلوا ایخ و در اینجا هم رود است که چون یفعل یفعلون  
 بطریقیکه مذکور شد در آید لام الامر که لام کسور است مضارع را یعنی امر کرد و در آخر آن عمل لم کند  
 و داخل نشود بر صیغای معروف برای خطاب و قوله علیه السلام لیرزوه ولو ایشوکه نشاؤست چنانکه قولهم  
 لیرع بفتح اللام و قبل الفتح لغتة سلیمان ما هرگاه ما مورین جماعت مخلوط بود میان حاضر و غائب اولی  
 تغلب حاضر است فیقال افعلوا للیضربین و الثانیین معاذکما هی برای اشعار برین که ما مورین جماعت  
 مخلوط است لام امر را با نامی خطاب هم جمع کنند نحو لیاخذوا و استقامتکم مضارع معروف بلام امر  
 یفعل یفعلون لیفعلوا لیفعلوا لیفعلون لیفعلون لیفعلون لیفعلون مضارع مجهول  
 بلام امر یفعل یفعلون لیفعلوا لیفعلوا لیفعلون لیفعلون لیفعلون لیفعلون مضارع مجهول  
 لا یفعل لیفعلون و هر دو وزن تا کبندنجه که مذکور شد در اینجا هم رود است که در آید

**فصل سوم در بیان عدد ابواب ثلاثی مجرود و شرائط ان**

پوشین نخواهد بود که چون ثلاثی مجرود را سه بناست و مضارعش را نیز سه چنانکه گذشت ابوالمعین حسب  
 مقتضای قیاس نه باید که بیاید لیکن شش باب می آید اول فَعَلَ یَفْعَلُ یَفْعَلُ فَعَلَ فَعَلَ یَفْعَلُ فَعَلَ  
 فی الماضی و کسر فی المضارع نحو ضربت یضرب یضرب و دوم فَعِلَ یَفْعُلُ یَفْعُلُ فَعِلَ فَعِلَ یَفْعُلُ فَعِلَ  
 و ضمما فی الثانی نحو فصر یفصر و سوم فَعِلَ یَفْعُلُ یَفْعُلُ فَعِلَ فَعِلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فی الماضی و فتح بین المضارع نحو  
 سَبَحَ یَسْبَحُ و این سه را ام الالواب و دعائم آن خوانند به چهارم فَعَلَ یَفْعَلُ فَعَلَ فَعَلَ یَفْعَلُ فَعَلَ  
 فیها نحو منع یمنع و پنجم فَعِلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فَعِلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فیها نحو حبس یحبس و ششم فَعَلَ یَفْعَلُ فَعَلَ  
 بضم عینها نحو کرم یکریم و این هر سه را نیز سه نامند اما فَعَلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فَعِلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فی الماضی و ضمما  
 فی المضارع نحو قضی یقضی و فَعَلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فَعِلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فی الماضی و کسر العین فی الثانی نحو ضربت  
 تدریم و فَعَلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فَعِلَ یَفْعُلُ فَعِلَ فی الماضی و فتح فی المضارع نحو کبیرت ثلث از داخل است  
 یعنی ماضی از بابی و مضارع از بابی دیگر و دانستی است که چون درین باب متخالف است  
 مابین مضارع با حرکت عین ماضی است اصل در بین مضارع فعل بالفتح است که مکرر آید یا مضوم  
 عام است که در ذمی حلقیه باشد چون تریغ یتریغ و بلع یبلع یا غیر ذمی حلقیه چون ضربت  
 یضرب و حشر یحشر و نهام و ذهب الیه الا کثره قال ابن منصور یجوز لامرین شیخ احد هاء کلاما بهاء لم  
 شیخ شتی متذاد و قبل ان کان لفظ متحدا یا فالاصول فیه اکثر کبیر و ان کان غیره فیه الضم کبیر  
 قال ابوالمعین و الذی یختار ان شیخ و قصب مع الشلخ و ان لم یسبغ فاشکل بهاء و فیل و فیل

و قبل ان یتم تکمیل بیوقوف حتی بیسبب و حال انفرادیکسره و هر یک از این سوره و نسیبه بر دو قسم است سماعی و غیر  
 سماعی آنست که ثبوتش بسبب سماع و مختص موارد خاص بود مانند کسره مشرب بغيره و قصه بقیصه  
 و ضمه قتل قتل و نصر بصره و قیاسی آنکه در اثباتش قیاس فاسد را بدلی بود مانند کسره شمال و او  
 باشد یا یائی و کسره اجوف یائی و ناقص یائی چون و عذ یعید و نیر ییسر و بیع یینج و رعی یزونی  
 اما وجه یجد و قتل شادست و الفصح یجد بکسر الحسب و قبل الفتح عامریه فی هذا الحسب خاصه است  
 و مانند ضمه اجوف و ادوی و ناقص و ادوی چون قال یقول و قرأ یقرؤ و یجین است ضمه مقابله و اکثر  
 چون ضار بنی فخر بنه اضربه اما تاه یثیه و طاح یطیح با کسره شادست چنانکه صا یصیر و یبعا یعنی  
 و بتا یجفی و آتایائی و القیاس تاه یثیه و طاح یطیح قال ابن عصفور و ضمه تاه یثیه و طاح یطیح  
 فی لغه سن قال بهما و ادوی العین حلقی اللام و اما سن زعم یائی العین فالقیاس علی ما قال انقول  
 و حکمی سیبویعنی تحلیل انها من باب حسب بحسب مثل ان یبین من الاوان فلا یلوان یعنی شادست  
 و قد جاء علی القیاس صا یصیر کقال یقول و بعا یبعو و جاش یجشو و آشی یا تو که عاید یعود یعنی برمی گسسی  
 یعنی ایضا و گاه باشد که عین ضارح آن را فتح هم دهند بشرط که عین بالامش بالانفراد یا بالاجماع  
 بر سبب مجامعت از حروف حلقیه بود چون سائل یسأل و قرأ یقرؤ و یغیرت الشاة یغیر و شادست  
 و شئی یثنی و یخج و یبها یبها اما یخج لغت ردیست و المختار یخج و یخج کسره و درکن یزکن  
 و قطن یقطن و یکت یکت و غصت یغص و غسی اللیل یغسی و قلی یقلی و حظی یحظی و منکت  
 الشاة تسلی از تداخل است و وجبی یخسج و حلی یسطح یعنی وانی یائی و ثنی یثنی از  
 شواذ و اختار الفصح غسی یغسی و حظی یحظی و سلیت تسلی کر حنی یرنی و حبی یحبی و علی یحلی و قلی  
 یقلی وانی یائی و ثنی یثنی کر حنی یرنی و حلی یحلی و حلی یحلی و حلی یحلی و حلی یحلی  
 که عاید یخو و حلی یحلی وانی یائی بحسب یکت و قلی یقلی کر حنی یرنی و حلی یحلی و حلی یحلی  
 از لغات طایفه بود چه بنویسی یائی مفتوح را نه بفتح اعوانی که بعد کسره است بالف بدل گفته پس  
 را بفتح چنانچه در نحو یحلی و ناصیه یغلی و ناصیه گویند و دروغی که ناضی مجهول است و نازرا استرح  
 به الرضی و یفهم من کلام ابن مالک انهم یاتون بفتح العین فی لغات الالبان و اولیت بعد حلقه  
 نحو مشی یثنی و حنی یرنی و غیر ذلک مما لا یحکم به پوشیدم نماند که اتمت قیاسی حروف حلقیه بر حنی یرنی  
 مضارع استخانی است نه ایجابی و حرف حلقه علت تکرار است نه موجه پس فتح در عین تکرار  
 و تکرار یعنی دو وجه بود و سخا این لازم نیاید و ازینجا است که همین بر شل که در پیش مولود و بیچ راه است





فصل چهارم در بیان ابواب رباعی مجر و مزیدیه

رباعی مجر و یک باب است چون وخرج یدخرج وخرجه و مزیدیه آن راسه و آن بر دو قسم است  
بی همزه وصل و با همزه وصل اول یک بابست ففعل زیادت تا قبل فاجون تذخرج تذخرج  
تذخرج و دوم دو باب اول افتعال زیادت همزه وصل و زیادت نون سیان بعین لام چون  
اخرج اخرج اخرج آخرتها دوم افتعال زیادت همزه وصل و زیادت لام ثالث چون اخرج اخرج  
اخرج اخرج و نحو اخرتس افتعل است نه بانی جداگانه بر افتعل

فصل پنجم در بیان ابواب مزیدیه ثلثی

باید دانست که مزیدیه ثلثی راسی و یک باب است و آن بر دو نوع است مطلق و متصل  
انست که در ثلثی حرفی یا زائد از آن زیاد که سه تنند تا موازن رباعی مجر و مزیدیه آن گردند  
و مطلق است که نه چنان بود و آن بر دو قسم است مماثل رباعی و غیر مماثل به مماثل است که اول  
آن همزه وصل نبود و غیر مماثل است که در اول آن همزه وصل بود اول پنج باب است اول  
افتعل چون اكرم يكرم اگر ا دوم ففعل چون صرف يصرف تصرفا سوم مقاعدت چون  
تفانرب مقناربه و درین سه باب یک حرف زائد است چهارم ففعل چون تقبل يقبل  
تقبل پنجم ففعل چون تقابل يتقابل تقابلا و درین دو باب دو حرف زائد است اما  
بفتح اول و ثانی و رابع یعنی سائت از ترکیب اللحقین است بر فاعل نه بانی بر سه بر فاعیل  
و مشققت و کشا است متشبه بدشین از باب ففعل و ففعل زیادت تا قبل تا به و دوم مفت است  
اول افتعال زیادت همزه وصل و تا بعد فاجون اقدره يقدره اقديارا و هم افتعال زیادت  
همزه وصل و نون قبل فاجون انطلق ينطلق انطلقا سوم افتعال زیادت همزه وصل  
و کمریر لام چون اخرج اخرج اخرها و درین سه باب دو حرف زائد است و قبل و نه افتعل  
زیادت همزه وصل و زیادت فاسی دریم چون اخرج اخرج اخرج اخرج اخرج اخرج  
همزه وصل و زیادت الف بعد لام چون اخرج اخرج اخرج اخرج اخرج اخرج  
است و دوم از باب افتعال چهارم است فتعال زیادت همزه وصل و سین و تا قبل فافعل  
استخرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج  
اخذ و يجاوز اخلاوا استشمم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم  
هر دو عین استخرج اخرج است كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج كسبرج  
اخذ و يجاوز اخلاوا استشمم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم اشتيم



نون میان عین و لام نحو تقلنس تقلن قلنا هتم فعل زیادت تا قبل فاء زیادت ای تختیه بعد  
لام نحو تجلی تجلی تجلیا هتم فعل زیادت تا و هم قبل فاء نحو قلن قلن قلنا و نظیره  
تدرج و تمنن و تسلیم + اما تفضلت زیاده ان قبل الفاء و بعد اللام نحو تعضرت ای صار عرضت  
ای خیشا فخریب جدا ذکره ابن جنی و لا نظیره + دوم معین با حرف تم و آن سه بابست اول افعال زیادت  
همزه وصل و زیادت نون بعد عین و تکریر لام نحو تقلنس تقلن تقلنا دوم افعال زیادت همزه  
وصل و زیادت نون بعد عین و یا بعد لام نحو قلن قلن قلنا سوم افعال زیادت  
همزه وصل و زیادت واو و نون بعد فاء نحو قلن قلن قلنا احوالاً یقال احوالاً یقال احوالاً یقال  
حققه و اخرج حوصله و هذا باب لم یذکره سیبویه و انما ذکره الخلیل فی کتاب العین + قبل منه  
افشانا زیادت همزه وصل و زیادت نون بعد عین همزه بعد لام نحو اخلصنا اخلصنا اخلصنا  
همزه هجاء اصل گویند از قبیل مزید رباعی شمارند مثل اخرجهم نه از مزید ثلاثی معنی آن سوم معنی  
باشتر و آن یک بابست افعال زیادت همزه وصل و بعد لام اخیر چون اخلص اخلص اخلص  
ایضاً صا + و جاز افعول زیادت همزه وصل و زیادت واو بعد عین و تکریر لام نحو اخلص اخلص اخلص  
ای اسیر و هذا ایضاً لم یذکره سیبویه و انما هو فی کتاب العین و افعال زیادت همزه وصل و زیادت  
همزه بعد عین و تکریر لام نحو اخلصنا اخلصنا اخلصنا و افعال زیادت همزه وصل و زیادت واو بعد فاء  
لام نحو اخلصنا اخلصنا اخلصنا اصابع کمد بالفتح و هو الجسد و العقب +

فصل ششم در بیان مضارع

ما قبل آخر مضارع در ثلاثی مجرد همیشه کسور است الا در ابوابی که اول ضمیمه های زائد مطروحه  
مفتوح آید چون تعلم تعلم و تجائل تجائل و تخرج یتخرج و علامت مضارع معلوم که عبارتست  
از حروف اتین است در ثلاثی مجرد باشد یا در غیر آن مفتوح آید و اسم که اسمی آن چهار حرفی بود  
و الا معلوم چون اگر تم یکریم و صرقت یصرق و صارت یصارت و تخرج یتخرج و شذواری  
الضامینی بضم الیاء من توکل یتخرج و هو سببی للفاعل + و غیر اهل بحار علامت مضارع غیر زائد  
نیز خوانند اگر ضمیمه مفتوح در عین ضمیمه کسور بود یا بر اول اسمی آن همزه وصل یا تالی زائد باشد  
نحو انا اعلم در استخرج و اقبل و نحن تعلم و تخرج و تقلب و اقبل و تعلم در استخرج و تقلب  
یا ما نیز نحو هو اعلم در استخرج و تقلب و در نحو یسب یسب و هو اقبل یا ما نیز فاعل چنانکه در اولی  
یا تخرج و یسب یسب با کسر یاء یا تخرج و تقلب یا ما نیز یا تخرج و تقلب یا ما نیز یا تخرج و تقلب

درینجا تحتی ایچی پیشی و تحتی تحتی تحتی و قول بعضی شی دبیر است تخن و ذی ذهب بکسر الفاء شاذ  
 است و ایک نفه بکسر النون شاذ تره و ذی ذهب الجهور اما بعضی علامت مضارع را در مثل  
 یوجل سجالش دارند و او را که انقل حروف است بیابدل کند چون یجمل یجمل یجمل یجمل  
 و بعضی باین چون یاجل تا جل آجل فاجل \*

فصل ششم در بیان افعال

بدانکه امر را از ثلاثی مجرد سه بناست افعال بکسر الهرة فتح العين نحو اشمع و افعال بکسر الهرة  
 و العين نحو اضرب و افعال بضم الهرة و العين نحو انضرو بنامی امر از مضارع معلوم است  
 علامت مضارع را بیفکند پس اگر یا بعد آن متحرک است احتیاج بهزة وصل نبود و آنرا  
 بجایش بهزة وصل آرند مضموم اگر ماقبل آخر مضارع مضموم است و کسور را که کسور است یا  
 مفتوح و در آخر آن حکم جاری کنند چنانچه از تفتح ضغ و از شیبی سیم و از تنصیر انضیر  
 از تضریب اضرب و از شمع اشمع و جمله آن را پنج صیغه است افعال افعلوا و افعلی افعلون  
 و فون تفعیل و صیغه نوعی که دهنده شد و ریخا هم جائز است اگر در آرند \*

فصل هفتم در بیان خاصیات الیواب

باید دانست که فعل بافتح و فعل باکسر بکسر الفعل بافتح برای معانی گنر آید که صفتش بنامها عبیر است  
 بنا بران مذکر بعضی که استعمالش دران بیشتر است یا تعین باب کفایت نمودن فعل بافتح برای  
 اصابة چیزی آید یاخذ نحو جلده کضر ای ضرب به بالسطر و اصحاب جلده و کذا بطنه کنصره و در  
 کنته واعطاه یاخذ نحو کنته و عمل ای ساختن یاخذ را نحو جلده کنصره و بارکنج و اخذ ای گرفتن  
 از چیزی یاخذ را نحو کنته کنصره و برین قیاس است تا به عشر نحو ربیع و خمس و جزآن و کسری  
 شکستن یاخذ را نحو نقره کنته و بلوغ ای رسیدن یاخذ یا در آمدن دران نحو عرض کنصره  
 و نقدیه نحو حقی زید کر ضی و خفیة کر مینة و تصییر یعنی چیزی را صاحب یاخذ و اینیدن نحو فینه  
 کر مینة ای صاحب عدد اشینن گردانیدم او را یا اینکه خود شانیش شدم و همچنین است تا به عشر نحو کنته و  
 و رعیت الائمة و غیر ذلک دانستی است که فعل بافتح در اعداد مذکور برای هر دو معنی که اخذ و تصییر  
 است بفتح همین مضارع آید اگر لام آن از حروف حلقیه است چون ربیع و سبع و تسع و الا و الا و الا  
 نصر و تصییر از ضرب چنانکه مذکور شد و سلب ای ترا کل کردن از چیزی یاخذ را نحو حقی زید کر ضی و خفا  
 کرایه و طلاقه خویش دانن پس آمدن فعلی ستم فعلی را و دلالت تجرد بر پذیرفتن مفهولی که فاعل آن



والمجتمعة وقرية نزلها واعترفت نزلها وعلم زيد علمها واعلمت نزلها وفاضلها وتصيب نحو اقبلت انظر  
وتعريف اي بدون غيري را در محل ماخذ نحو اقبلت زيدا واما نداءي خبري وباري کردن ماخذ  
نحو اقبلت زيدا ووجدان اي يافتن ماخذ يا خبري را موصوف ماخذ نحو انا نزلت اي ووجدت انا  
وهر الفصاح وابتلته واطمئنته واسب نحو قلبي زيد واسكتته واسب نحو اشرق الصبح وانزلت الخيل  
واعطاء نحو انزلت زيدا واطمئنت نفسي تا وصيرة امي صاحب ماخذ شدن يا صاحب خبري که  
مصدق است باخذ يا صاحب خبري گشتن در ماخذ نحو اطمئنت نظيتيه واقطعت الرجل واخرب الباقية  
ولياقة اي فائق ماخذ شدن نحو الامم الفرغ وصيدت امي رسدن خبري غايبه را که جان مستحق باخذ  
شد و نخواستند الزئبق ر بلوغ نحو اخرج زيدا اعز وداخترت بال را بهم والاتبان به موصوفت  
بالاصل يعني آوردن فاعل چهيت كز اگر موصوف است باخذ نحو اقبل واطباب والزام قلبلا  
يعني گاهي متعدي را لازم گرداند نحو اخرج واخرج وموافق چه ويزيد واخبر به وياخبره وه في السبعون  
ونقل نحو ذمته واذهب كفره واغفره وسقيته واسقته ونقل نحو حلفت الجنة واخلىته وسقطت  
نحو اسقطت وانحطت ومطاوله مجرد ودر کجاين فاكبت وثبتت الريح اسباب فاقش ونقل نحو  
نبتت فانثرت وفتقرت فانظر وابتداه انزلت خيل ارافعال بي انکه مجروش بدین معنی آمده باشد  
چون استخوان رسيدت اين در باره بکار برده است و في السبعون وياخبره وه في السبعون  
وما حيت لفعل غده به استاذن فرج زید ودر شاي تر قده ها وضمير نحو نبتت ثوب  
واسبان نحو حث وستر واسب نحو قومه ابیر وصير زده نحو در المنظر وبلوغ نحو كتبه على  
نحو عقلت امي اعطيت النعالة وهي الاجرة وتسميه فكشفت ريتا امي سميته فاستما ودعاء نحو سقيته  
وتحفة امي ووجه الی بانءه واول بالسية واسبان ماخذ نحو جالته وتكلم امي چه را ماخذ  
اندر وکردن نحو قومه فيا تها امي كسر جنر بهما بهما ماخذ نحو ردك في السبعون وفتوس  
الرجل وتحويل را بر آورده ان فاعل خبري تا امان يا مثل ماخذ نحو ردك في السبعون وفتوس  
وورد ماشه نحو شرق وكون امي شيا الى الشرق والوقوف واحتما حيايت يعني كشته تماقش از ركب  
كجاين بود نحو بل امي تها بالاء الا انا ورجع اني ال انما شهد وانا اليه را چون وفتوس  
ست معنای ياد رفت بايل انگيزه زيا در ار وسنه سباني شدن نحو نلس وموافق چه و نخت  
قدرة وقرية امي اطهر المنظر لقصه شمس بخرس واسبان ماخذ خبر امي حسب البعير لي وفتوس  
مغارة مشركه است جني شريك بوردی فاعل وحوال در فاعله وفعلوتيه يعني هر يك بدیگر ال



لزوم لازم است چنانکه علاج و قولهم انقدم فلان و مطاوعه مجرد غالب نحو لبثه فابنت و موافقه  
مجرد و افضل کم است چنانکه مطاوعه افضل نحو حرق السوق و انمحت و طغى النار و انطقات و اجمر و انجر  
و اختلفت الباب فانقلق و ابتداء نحو انطلق و نسبتی است که بجای خای انفعال لام و هم وزن  
و رای جمله و حرف لیس واقع نشود و ازینجا است که در مطاوعه فعلی که فاعلش ازین حرف است بیجا  
انفعال اضفعال آید نحو لوسیه فالسوی و مدینه فامتد و نقلته فانتقل و رذعته فارذع و واصله قال  
و ندره فترته فانما زوجه فانتحی و القیاس فترته فامتاز و موحه فانتحی و انفعال و انفعال را باالفه و لزوم  
لازم است و عیب و لون غالب نحو احمر و احمر و احول و احوال و قد یقتضیان ای لایکون لعلانی  
مجرد ویناسب معناها نحو انظر الرجل و انظر رای غضب و گاهی فعلی بزمی مطاوعه است مجرد آید نحو رفته  
فارحومی بکذا قالوا و قال انخلیل ان فعل مفعول من افعال و خاصیت استفعال طلب است نحو  
استکبته و استخرجه و لیاقه نحو اشرق الثوب و صیغته نحو استخصم الزرع و وجهان نحو استکره و  
سبان یعنی بند شدن چیزی را مستصفا باخذ نحو استخسبه و تحول نحو استخس الطین و استخس الرجل  
و انقاد نحو استوطن القرية و مطاوعه مجرد نحو و سقه فاستسق و فعل نحو احکمه فاستحکم و فعل نحو اذنبه  
فاستاذب و موافقه مجرد نحو قر و استقر و فعل نحو اکتبته و استکتبه و فعل نحو رج و استرجح  
و تفعل نحو تخبثت انجاء و استخبیه و فعل نحو اکتشره و استکثره و ابتداء نحو استعان ای خلق العباد  
و افعال بنامی مقتضی است و لزوم آن را غالب نحو اهلوز و اخریط و گاهی متعدی هم آید نحو اهلوا  
ای تعلق بعنقه و علاه و قبل للباثقه و کثرة الفعل و انفعال را باالفه لازم است و لزوم غالب نحو اذنب  
و اغدو و ان النبات و تعدیکم است نحو اذربت الفرس ای رکبته عربا یا بلا سرج و برای مطاوعه  
مجرد آید نحو ثبته فانثوتی و موافقه مجرد نحو ذبا للیل و ادجوجی و فعل نحو احشن و اخشوشن و فعل  
نحو خشن و اخشوشن و استفعل نحو استخلیته و اهلویته و یقتضی نحو اذلولی ای انطلق فی ذل  
و انقیاد من ذلی الرطب کسی ای جناب و قبل من الذل فاصلا اذلول علی اقولن و باب فعله هم بطور  
لزوم و هم بطور تعدی برای معانی کثیره آید از ان جمله عمل است و بطور نحو قر مقص ای حفر القبر مقص او  
دخل فيه و الباس نحو برقت زیدا و مماثلة نحو عقرب الشی ای لواءه کالعقرب و قصر نحو بسمل ای قال  
بسم الله و حمل ای قال الحمد لله و مطاوعه خویش قیلنا نحو غطرش لیل البصر فغطرش و تفعل برآ  
مطاوعه تفعل آید نحو و حرجه فنه حرج و موافقه آن نحو فذم و تعدی برای صلاح و قد یقتضی تبس  
ای تبخر و انفعال را لزوم و باالفه لازم است نحو احقر و قوله انی اری الناس یعزبون فی انظره



فَعْنِي وَيَسْتَرْزِقُنِي بِهَا بِحَرْفِ جَارٍ هِيَ اِسْمِي يَجْلِبُ عَلَيَّ وَيَسْتَلِطُّ وَمَطَاوِقُهُ خَلَّلَ كَمْ نَحْوُ شَجَرَةٍ فَاثْمُ شَجَرٍ وَبِ  
نَحْوِ اَيْضَ نَفْطِ الرِّجْلِ اِسْمِي الْقَبِيضِ وَافْعَالٌ لِي الرَّزْوِمُ لَازِمٌ هِيَ جَاءَتْكَ سَابِقَةٌ نَحْوُ اَلرَّجْعَتِ اِسْمِي وَمَطَاوِقُ  
فَعْلٌ كَمْ جَاءَتْكَ مَوَاقِعُ اَنْ نَحْوِ طَائِفَةِ فَاطِمَانَ وَمَحْوَجْرَمَزِدِ اَجْرَمَزِدِ وَقَدْ خَتِنَسِبَ نَحْوُ اَكْثَرِ اَيْتِمَامِ اِسْمِي بِاَنْ يَنْوَدَ  
فِي شِدَّةِ الظَّلْمِ وَآيَا المَلْحِقِ وَكَأَلِ المَلْحِقِ فِي مَالِحَانِي وَغَيْرَهَا فَانَّ اِسْمِي سَتُ كَمَا ابوابُ اَكْثَرِ مَكَاهِي  
بِرَائِي مَعَانِي دِيْكَرِ غَيْرِ مَعَانِي مَسْطُورٌ هَمَّ اَيْدِ لِيكِن اِذَا نَحَاكَ وَرَاسْتَعْمَالُ كَمْ سَتُ ذِكْرُ شِ رِزْوِيلِ تَعْدَادِ اَوْ حَاصِنِ اَب  
مُنَاسِبٌ نَمُونُو وَاِجَالِ بِرَاكَلِيَّةِ هَمَّ نَمَا اِيْمَانُ كَاشَتُهُ وَرَآخِرِ مَحْتِ بِكَرِبَتِي اِنَّمَا كَفِي اِبْجِدِ شَهْرِي وَدَاشَت  
كَفَايَتِ كَرْدِ اِقْعَالِ اَشْمَرِ زِيْدِي فِي بِنَا اَلْمَكَانِ اِسْمِي اَعَامُ فِي شَهْرِي وَاقْرَأِي اَنْتَظِرُ طُلُوعَ القَمَرِ وَقَمْرِي اَطْلُبُ اَيْ  
فِي القَمَرِ كَقَمَرِ كَذَا فِي اَلْاَرْتِفَاعِ وَصَيْقُنِي بِرَا اِسْمِي كَعْدَانِي لِي مَعْنَى وَشَقِي مَكَانِ وَشَقِي اِسْمِي اَعَامُ بِرِي اَلْمَشَارِ  
وَاقْرَبِ اِسْمِي اِنِّي اَلْمَسْرُوبُ وَوَجَدِي اِسْمِي صَاحٌ بِاللَّهْ جَابِئِي لِي قَالَ دِيْجُ دِيْجُ عَرَبِي اَلْمَرْوَبِ اِسْمِي  
مُؤَقِدِ صُوْرِ المَرْوَجِي وَوَجَدِي زِيْدِي اِسْمِي خَرَبِي بِرَا عَشَلَجَتِ اَلشَّجْرَةَ اِسْمِي اَخْرَجْتِ غَالِبًا هَمَّ وَبِيْرَ اِسْمِي  
هِيَ كَمَا اِنْجَزِ اَوْ حَاصِنِ ابوابِ وَمَعَانِي اَنْ وَازِدِ اسْتَعْمَالِ اَلْمَطَاوِقِ بِرَا بِهَانِ مَرْوَبِ مَسْطُورِ كَرْدِ بِرَا وَوَجَدِي  
بِسَاحِ وَتَقْدِيرِ مَرْوَبِ اَسْمَالِ اِنَّمَا سَتِ بِرِ اِسْمِي مَتَّجِ لَعْتَ عَرَبِ رَا لَازِمٌ كَمَا اسْتَعْمَالِ بِرِ اِسْمِي مَعِينِ بِرِ اِسْمِي  
مَعِينِ وَبِهَوْنِ مَعِينِ كَمَا كَثُرَ وَوَجَدِي مَرْوَبِ مَعِينِ وَوَجَدِي مَعِينِ اِنْ اَزَانِ بِرِ مَعِينِ نَكَا رُوْقَالِ اِبْرَهْمِي وَوَجَدِي  
اَلْفَعْلُ المَرْوَبِ لِيغِيْرُ اَلْمَحَاقِ لَّا لِلزِّيَادَةِ فَيَمُنْ مَعْنَى لَّا نَمَا اِذَا لَمْ يَكُنْ بِمَعْرُضِ لَفْظِي كَمَا كَانَتْ فِي اَلْمَحَاقِ وَوَجَدِي  
لِيكُنْ بِمَعْنَى كَانَتْ مَبْنِيًا وَاَلْاَغْلَبُ فِي هَذَا الْاَبْوَابِ اِنْ لَّا تَخْتَصِرُ نَحْوُ الرِّيَادَاتِ فِي مَعْنَى بِرِ اِسْمِي مَعَانِي  
كَالْبُرْزَةِ فِي اَعْمَلِ تَشْبِيْهُ اِنْقِلَابِ وَالتَّعْرِضُ وَصِيْرَةٌ اَلشَّيْءِ اِذَا وَغَيْرِ ذَلِكَ وَكَذَا اَعْمَلُ غَيْرُهُ لِيَسِيْرُ اِيْضًا  
قِيَامًا مَطْوَرًا فَيَلِيْسُ لِيكِن اَنْ تَقُولَ فِي طَرَفِ اَطْرَفِ وَفِي مَعْرَا مَعْنَى وَلِيْذِ اَطْرَفِ اَلْمَعْنَى فِي تَبَسُّطِ اَطْرَفِ  
وَاقْضَا اَلْمَعْنَى اِلَى اَعْلَمُ وَآرِي وَكَذَا اَلْقَوْلُ مَضْرُوبًا دَاخِرًا مَعْنَى لِيغِيْرُ وَكَذَا فِي غَيْرِ ذَلِكَ مَعْنَى اَلْمَرْوَبِ  
بِلِ اِسْمِي فِي كُلِّ اِسْمِ مَعْنَى اِسْمِ اِسْمِ اَلْفَعْلُ المَعِينِ كَمَا اسْتَعْمَالُ فِي اَعْضَادِ اِسْمِي لِيكِن اِنْ لَفْظُ اَدْوَانِ  
وَاقْضَا اِسْمِي فِي اَلْمَعْنَى فَكَمَا اسْتَعْمَالُ اَلْمَعْنَى اِسْمِي اَلْفَعْلُ اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي  
اِقْوَالِ اَوْ تَسْبَبُ بِكُلِّ اِسْمِ اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي  
قِسْمٌ وَوَجَدِي مَعْنَى اِسْمِي مَعْنَى اِسْمِي مَعْنَى اِسْمِي مَعْنَى اِسْمِي مَعْنَى اِسْمِي مَعْنَى اِسْمِي مَعْنَى اِسْمِي مَعْنَى اِسْمِي  
قِسْمٌ اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي  
اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي اِسْمِي

افعال

المعلق

المعنى

معنی حدیثی به مشتق آنکه آنرا بر مصدر سازند با ابقار داده و معنی آن واحداث معنی دیگر مقصود از صوغ  
 است و جدا آنکه بر مصدر بود و نه مشتق از آن بنا عند البصرین بنا کو فیان فعل را اصل گویند و مصدر  
 را فرغ آن به پوشیدن سخا بود که آنرا از معنی مشتق مذکور گردید معنی متعارف است و گاه لفظی را که صوغ  
 از لفظیست نیز مشتق گویند عام است ازین که بر مصدر باشد چنانکه اگر ام مشتق از گرم باشد ترکیب است  
 یا مشتق مصدر باشد چون ذابته بالفتح گرگ شدن مشتق از ذیب بالکسر معنی گرگ یا مشتق از مصدر  
 بود چون بر نشیه که حلوانی معروف است مشتق از هر س بالفتح کوفان

### فصل دوم در بیان اوزان مصدر ثلاثی مجرد

مصدر ثلاثی مجرد اوزان کثیر است و اوزان جمله است فعل و قتل و فعل نحو قتل و قتل و قتل و قتل  
 و فعله و فعله و فعله نحو قتل و قتل و قتل و فعله بالتحریک نحو قتل و قتل و فعله بالتحریک  
 و فعله و فعله کبک العین نحو لعب و سرقه و فعل کسبه الفاء و فتح العین نحو صغر و فعل ضم الفاء  
 و فتح العین نحو هدی و فعل ضمین نحو رحم و فاعل و فاعل و فاعل نحو صلاح و قیام  
 و سؤال و فاعله و فاعله و فاعله نحو صباحة و عبادة و فحابة و فعل و فعله نحو ذیب و فعله  
 و فعله و فعله بالضم نحو نزل و صحوته و فعله کسبه الفاء فی فاعل اذ اکان اجوزا یا یا نحو یوح و اذ اکل  
 بالفتح کر قوت فلم یحی الا لیلیا قال الشیخ الرضی و لم یات الفاعل مصدر بالفتح الفاء الاحتمه احرف  
 توصات و ضموا و شطرت ظهورا و ولج و کوفوا و قدت النار و قودا و قبل قبول الکما حکلی سبب و انتی  
 قلت و منه بالضم التماسیه بود قاسی اصابتهم و قولت بالضم زیادة الباء المشددة نحو عبودت و فعله  
 فاعل و فعله نحو سکر و نکر و ورجوی و فعلی محرکه نحو خطفی و فعلی و فعلی بالفتح نحو خطفی و خوزلی  
 و فعلان و فعلان و فعلان نحو شان و حریان و شکران و فعلان بالتحریک نحو تریان و فعلان  
 بضمین و شد اللام نحو عرفان و فعلان بضمین مشددة اللام نحو فرکان و فعلیه بفتح الفاء د  
 کسر اللام تخفیف الباء نحو نماشیه و فعله بالفتح و ضم اللام نحو هیشوشته و فعله نحو و میوسته اصلها  
 و بضمین بفتح الاول و الثالث و فعله بالضم نحو کسبه و فعلیه بضم الفاء و فتح العین و کسر النون و تخفیف الباء  
 نحو زاینیه و فعلی بالفتح نحو خیرلی و فعلی بضم الفاء و فتح اللام و ضمها نحو سؤدر و سؤدر و فعلی بالفتح  
 نحو سؤدر اصله و فعلی و فعلی بضم الفاء و شد الباء و ضم اللام و فعلی بضمین و شد اللام نحو سؤدر  
 بالفتح عز از فعل و فعلی بالضم و فعلی بالضم و فعلی بالضم و فعلی بالضم و فعلی بالضم و فعلی بالضم



و کسر الفاء و العین مع تشدید اللام نحو طلیعی و مقولته مضمتین و شد اللام نحو فلیقه و قولته نفتح الفاء ضم الحین  
 مع شد اللام نحو غلبته و قولته بفتحین و شد اللام نحو لبقته و فاعولته نحو ساکوته و مطردست در فعل ثلاثی  
 مجرد که مصدر است بر وزن مفعول بالفتح آید عام است که عین مضارع آن مفتوح بود یا غیر مفتوح نحو منفتح و مفتح  
 و مختزب و مقفود نحو بکبر و مرجح بالکسر شاذ است چنانکه مالک بالضم و یخبر بالکسر و الفتح و هکذا بکسب  
 و القیاس بالفتح فحسب الا از مثال و اوسی که کسور العین آید مطلقا بشرط که فاعلی مضارعش متحرک نبود  
 و شد اللام کل آن از حردون علت و همچنین از نحو یخبر بالکسر در اکثر نحو تعدد و توضیح و موحل و غیره بخلاف نحو  
 مودّه و متوحی و مینطق و هاندرهیب اکثرین المبتدئ در مثل یوحل عین مفعول را در مصدر مفتوح از  
 و در زمان و مکان کسورند و اما اجون عام است که و اوسی باشد یا یایی حکمش حکم صحیح است یعنی مصدر  
 مفتوح العین آید مطلقا در زمان و مکان آن کسور العین اگر عین مضارعش کسور است و الا مفتوح و  
 قبل در عین مصدر یایی هر دو درست است بکذا قالوا و فی الصحاح قد عاش الرجل معاشا و عیشا و  
 کل واحد منهما یصلح ان یکون مصدرا و ان یکون اسمائیل متغایب و غیب و شمال و یمنیل انتہی و  
 قال ابو حیان و الاحوط ان یقتصر علی السماع فلا نقول فی المعاش المعیش الا ان یشیح و لانی المحیض  
 اصحاب الا ان یشیح انتہی و نیز می آید برفعال بالکسر نحو ففعلت انتہی است هر چند بنائی از  
 انبیه مصداق ثلاثی مجرد غیر از مصدر می باشد و قیاسی نیست لیکن غالب است که فعلی که دال بر معنی  
 صرفه و مانند آن بود از هر یاب که باشد مصدرش برفعال بالکسر آید نحو صیغته و تجارة و عبارة و  
 در بعضی ازین اوزان فتح فایز مراد است نحو کالاه و دلالة و ولایة و جز آن و قال سیبویه  
 بالفتح المصدر و بالکسر الاسم و هر فعلی که دال بر معانی فرار و برانگیختن و نحو آن است مصدرش برفعال  
 بالکسر آید نحو شراد و ضرباب و طلاح و گاهی فعلی که دال بر اصوات است مصدر آن نیز برین وزن  
 آید چنانکه برفعال بالضم و برفعال بالفتح نحو صیاح و یباح و صراخ و بغام و بهیر و جیح و دور  
 غیر مصدر بیشتر است که برفعال بالکسر در اصوات آید نحو حلاط و کشاح و در اوقات مصداق هم باشد که  
 فعال بالفتح نحو صرام و قطعات و هر فعلی که دال بر ادوار و امراض است مصدر آن برفعال بالضم  
 آید نحو سعال و دوار الا از فعلی بلکه که برفعال بالضم آید نحو دریم و نرم و نرم و نرم و جمع و جمع و کاهی  
 فاعلی فعال بالضم عام است که برای امراض باشد یا برای اصوات مفتوح هم آید بشرط که بنائش از  
 اجون و اوسی بود نحو سعال و غواش و الا مفهم چنانکه گشت و در غیر مصدر بیشتر است که فعال  
 بالضم و چیزی مثل شرقی الاجزاء آید نحو قنات و حطام چنانکه فعاله بالتاء و چیزهای رودی و قلیل نحو حنانه

و قله و مصدر فعلی که دال بر روان است قالب بر فعله بانضم آمد نحو کذبت و سحره و مصدر فعلی که دال بر  
حرکت و اضطراب است بر فعلان بالتوکید نحو حققان به و اما در غیر معانی مذکور پس قالب است که از ترکیب  
مطلقا قبل بالفعل آید نحو قتل قیتل قتل و ضرب یضرب ضربا و جحد یجحد حمدا و از لازم بر فاعول بانضم  
اگر عین بانضم مفتوح است نحو دخل و دخولا و قعد فهو قاعا و الا از فعل بالکسب بر فعل بالتحریک نحو  
فراح فرحا و از فعل بانضم بر فعاله بالفعل نحو کرم کرامته و فعل کسب الفاء و فتح العین نحو عظم عظمتها  
و فعل بالتحریک نحو کرم کرمها و فعاله بالفعل نحو حمل جمالا و فعل بانضم نحو حسن حسنا و از اجزا  
و قبل مصدر فعل مفتوح العین لازم بر فاعول آید بشرط که عین باللام کن از حرکت علت نبود و الا  
عاجی بر فعل بالفعل نحو صام صوما و مشی مشیا و گاهی بر فعاله بالفعل بانضم فاعول بانضم  
نحو شئ شانه او قال الفراء اذا جاءه فعل بالفعل ولم یسبح مصدره فاجعل فعل الجار و فعل الجار  
و نحو بدی بضم الفاء و فتح العین قرئی بکسر الفاء و فتح العین از فعل بانضم مختص بمنقح است  
و نحو طلب بالتوکید از ان مختص بنصر الاجلب الجرح یجلب بالکسبه فیلبانی و خذ فی التیام و کذا کذا  
یعنی غبنا و غلب یغلب غلبا قال الله و هم من بعد علیهم سبب یملون قال الفراء یجوز ان یجوز  
فی الاصل فلبتم بالنار فخذت کما فی قول الشاعر ان اخی یطرد اجدر الی ان یخود و اهل  
عد الامر الذمی و خذوا ای عده الامر

### فصل سوم در بیان مصدر غیر ثلاثی مجرد

باید است که مصدر غیر ثلاثی مجرد ثلاثی مزید باشد یا با بعضی مجرد یا مزید یا اتفاق از انضمام و زیا  
است تریاسی در نظر گرفته شود که سه باب که باشد بانکه بعضی ابواب اینها سهواً می بود باشد باشد  
بر وزن قیاسی آن باب آید مثلا از نحو فعلی فعله یغیر زیادت تا در آخر نحو و حرج و حرجه و  
شکل شکله و قال سیبویه الهام فی نحو و حرجیه عوض من الالف الذمی و قیاس المسند قبل  
و می آید بر فعاله بالکسبه نحو حراج و حرجال به و استثنی است هر چند بنامی مذکور و نحو فعلی مطبوعه  
عاج است در بطریق قیاس لیکن استعمالش در مضارع این باب با جزایه نحو فاعول یا فاعولان در کلام  
است متناهی است از انهم در مضارع مطبوعه گویند نحو لزل زلزله و زلزلا و فاعولان و فاعولان  
بالتسریه و قال الجوهری اذا کسرته فمصدره و اذا فحسته فمصدره و کذا فی قوله خذوا فی قوله  
مضمر هم آید نحو خذوا و جازمه لزلزل بالکسبه و کذا فی قوله خذوا فی قوله خذوا و کذا فی قوله

بیشتر وقتها و اولم بگویند عین خودت نمی و شمس با مد و ضم الفاء. واللام نحو و فصار و فعلی بقصر  
و شملت الفاء واللام نحو فرغی و از فعل افعال آید بزبادت الف قبل آخر نحو الهم اگر انا و هم  
انعام و از فعل تفعل بشطراک ناقص و هموز اللام بنود نحو شرف تصرفا و عظم تعظیما و الا و ناقص بر  
تفعلت آید نحو شکر تزکیه و شتی ثلثیه و قوله فی تخری و کوا تخر یا کما تخری کثرتی کثرتی حبیباً به شاکه  
چنانکه آتی تا ثنی و القیاس تخریه و تایتیه و در صورت اللام بر هر دو نحو خطاه تخطیا و تخطیه و هنا تهنیا و تهنیه  
و قال الرضی و ظاهر کلام سیبویه ان تفعله لازم فی المهموز کما فی الناقص فلا یقال تخطیا و تهنیا انتی  
و می آید بر تفعلت نحو تکرمت و تجربته و فعل کسر الفاء و شد العین نحو یحلام و تفعل بالفتح نحو شمال اما  
ذو ال بالکسر و اخیذ به چنانکه در بعض قرات آمد و کذبوا بایاتنا کذبا مخففاً از مشق است نه درنی  
بر سه و قبل مصدر مفاعله است بجای مصدر آن در دو و این بیشتر است مصدری الی جای مستجابی دیگر  
استعمال کنند یقال اعلی غلقاً و اخر یقره و تفرار اومنه قوله تعالی و تفضل الیه تمیلاً و از فاعل مفاعله  
آید نحو ضارب مضاربه و یاسر میاسره و می آید بر فعال بالکسر از شمال یانی نحو ضارب و قال و نحو  
یا زه میادته و یوا تا شاد است و بر فعال بالکسر نحو قیتال و فعل بالضم قیلیداً نحو حوار یقال جاوده  
می بده و حوار و الکره افضح و بر فعل که ماضی آن زائد بر چهار حرف است کفرید ثلاثی باشد یا مزید  
بانی مصدرش بضم یاقبل آخر آید بظرفه اگر در اول ماضی آن تازی زائد مطر و است شد از تخر  
تفعل آید نحو تخرج اخرجی بتکلیب تجلیباً و از تفعل تفعل نحو تقبل تقبلت و می آید بر فعال  
بک التاء و الفاء و شد العین نحو تکلم تکلماً و از فاعل تفاعل نحو تضارب تضاربا و تفاوت  
و تفاوتاً بن اسکیت تفاوت را بفتح و او هم گوید چنانکه خبری بکسر آن و کلاً ابوزید تفاوت و بفتح  
الواو و کسراً و القیاس بضم تخط و بر فعال کسرین و شد اللام قیلیداً نحو طیحان و الالبس منه و صل  
و کمر حوزت شامت زیادت الف قبل آخر نحو کتب کتاباً و استخرج استخراجاً و اجلوا و اجلوا و  
و اخر نحو اخر سخا و اشعر اشعراً و جار مشغیره بضم القاف و فتح الشین من اشعر و نظیره طمانینه  
و شرابیه و اما مصدر میمی و اسم زمان و مکان نیز از غیر ثلاثی مجرد عام است که ثلاثی مزید باشد  
مجزیاً بیدر اسم مفعول آن باب آید بجای علامت مضارع هم مضموم و ما قبل آخر مفتوح  
حوا یا نام کانا و بخرج و خرجاً و تخرج منه خرجاً و بکذا فی البواسق

تفعل چهارم در میان صرة و میات از ثلاثی مجرد و غیر آن

بدانکه هرگاه مصدری را از مصادر ثلاثی مجرد برای معنی وحدت بنا کنند بفعله بالفعل آید و برای معنی  
 بیات بر فعله بالکسری الزوائد باشد بانه بشرط که در آخر مصدر مذکور نامی تانیث نبوده چون  
 شغل شغلته و شغلته و شغلته و شغلته و دخل و دخله و دخله اما صحیح حجت بالکسری واحده  
 شاد است چنانکه آیه اتبانه و لقیته لقائه بدون الحذف وجه آئینه و لقیته علی القیاس  
 و از مصادر غیر ثلاثی مجرد و زیادت تا آمد در آخر فقط بشرط مذکور چون اکرم اکرامته و حجج  
 تدحرجته فی المرة و النوع و قولهم اعظم عمره و اختمرت خمره بالکسری النوع شاد است القیاس  
 با عمامته و اختماره بالتاء فقط و الا بضیعه استعمال خود در هر دو ثلاثی مجرد باشد یا غیر ثلاثی مجرد  
 رحم رحمته و احق بذاتی المرة و رحم رحمته مستثناة بذاتی النوع و همچنین نشد نشتن و کدر  
 کدر و کرم کرامته و اتخام اقامته و حرج و حرجه و جزآن بدانما ذهب الیه الا کثیر بخلات بعضی  
 که چون مصدری التار نیز در مرة بسوی فعله رد کنند در نحو نشتن بالکسری نشتن بالفعل گویند  
 و همچنین در نحو درایه و فحاشه درایه و فحاشه \*

### فصل پنجم در بیان مشتق

پوشین نخواهد بود که مشتق مطلق از قسم است سه از فعل ماضی و مضارع و امر چنانکه گذشت و شش از  
 اسم اول اسم فاعل و آن اسمی است که مشتق از مصدر و موضوع برای چسبند باشد  
 که معنی مصدری بذات آن چیز من حیث احدی قائم بود خواه آن معنی از دانش تحت ذممه  
 بر چیز واقع شدن باشد چنانکه اسم فاعل مشتق از مصدر متعدی خواه از شانش  
 خواهد بود چنانکه اسم فاعل از مصدر لازم و زلفش از ثلاثی مجرد فاعل و فاعله است مخصوصا ب  
 و معاربه و در مسالفة فاعله اینم الفاء و فتح العین مطروا و نحو شربت و طلبه و قوله و می آید بر فعل  
 محذوف التاء نحو لهم و فعلی بفتح الفاء و کسر العین نحو لهم و فعلی بفتح الفاء و ضم العین نحو جراع  
 و فعلی نحو عظیم و فعلی بفتح شکر و فعلی بفتح الفاء و شد العین نحو حاد و فعلی بالنهم و  
 شد العین نحو قلم و فعلی بکسر العین مع تشدید العین نحو عریف و فعلی و مقول بالکسری نحو مقول  
 و مقول و فعلی بالکسری نحو منقلب و فعلی بالفتح نحو یسار و فعلی بالنهم و کسر العین  
 و فعلی و فعلی بالفتح نحو مدح و صیداح و فعلی بضم الزم و فعلی بالنهم و کسر العین و فعلی  
 و فعلی بالنهم نحو جراع و فعلی بکسر الزم و فعلی بفتح العین و شد اللامه نحو شارب و فعلی بالنهم و کسر العین





اسم فاعل مکسور بود در اسم مفعول مفتوح نحو مدحرج و متدحرج سوم اسم تفضیل و آن اسمی  
 بود که مشتق باشد از مصدر و دلالت کند بر اتصاف موصوفه بزیادت اصل نسبت به دیگری چون  
 زید اعلم من عمرو یعنی زید در علم زیاده است از عمرو و زیدش بر امی مذکر افضل بالفتح است و بر اسم  
 روش نقلی بالضم پوشین نخواهد بود که بنامی اسم تفضیل از ثلاثی مجرد است فقط بشرط که از ماخذش  
 فعال تمام تصرف فیه آید باشد و نیز معنی آن قابل زیادت و نقصان بود و دال بر بزرگی یا بحسب  
 ظاهر نبود چون افضل و فضلی و انصر و مضری و اجمل و جهلی و احسن و جلیلی اما ابیض فی تولد  
 شعر جابریه فی درهما الفففاض به ابیض من اخصت بنی ابانم به شاه است چنانکه اسود کز زرد  
 لذت اسود فی عینی من الظلم بنا هو اکثر اما سیبویه بهشت قافش از باب افعال نبرسطر گوید بر شکر  
 ساینکه قائل به سماعی اند که لغت اکر می من فلان و بر اعطاء هم لکن بنار و اولاهم المشرود به  
 دیگر بنامی آن را از افعال ناقصه هم جا بردارند اگر چه در مسموع است فبقولون هو الکون منک  
 و اصیر منک غنیای اشد انتقال الی الغنی و استثنی است که اسم تفضیل اکثر را تفضیل فاعل  
 آید و گاهی برای تفضیل مفعول هم چون هو اعدوا شری یعنی معذرت و شهوت و چهارم اسم از آن  
 اسمی است مشتق از مصدر فعل ثلاثی مجرد و موزون بلائی پیسته که در اصطلاح حصول تاخر است و زنه  
 مفعول و مفعال و مفعله بالکسر نحو مفتح و مفتاح و مفتحة و مفتحه و مفتحه بنامی ذی التامه از این است  
 چنانکه خیال بانک و فاقا نحو خیاط و در کتاب و جزآن و نحو مغزین تثلیث المیشاد است و القیام کجبه  
 محسب اما مفضل بضم سیم و خالسه الیه خاص است چنانکه مشط و موش و موش و موشه  
 و مخرجه که در انجمنی بضم المیم و الراءه و فی المصالح بضم الیم و فتح الراءه و مینی دعاء الاستخار و  
 مستحق قال سید در زجه احرف بابت علی مفعول بالضم لا تنظیر اما فی کلام العرب و مینی مخرجه  
 و المخرود و المخرور و المخرور لفته فی المخرور انتهی القول و امینا المخلوق و المخرور المخرور لفته فی المخرور  
 و المخرور لفته فی المخرور کذا قال ابن دلاب و نحو و تورد و قیود علی قول بفتح الفاء فتح باسم الیه است بضم  
 اسم ظرف و آن اسمی را گویند که مشتق باشد از مصدر و دلالت کند بر زمان حصول خود یا مکان حصول  
 فاخذ و آن از ثلاثی مجرد و مفعول آید بکسر العین اگر عین مضارعش مکسور یا فاعله آن از حرف علت است  
 نلام چون مضرب و منقر و مومعه و مومحل و یقظ و قیل المثال الیائی بقره تصحیح مسند هم گفته بقول  
 یقظ یقظ العین از وجه استظ بالفتح فی الطرف و المصد جمیعاً و بقره بالفتح اگر عین بنا بر آن است  
 بود بالام کلام آن از حرف علت چون مرمی و موقی و منقر و مشرب اما ماوی الابل کسر العین است

بناکه مشرق و مغرب و شرق و غرب و جنوب و شمال و مستطیل و مفرق و مسجد و مسکن  
 بمطالع و منک و منکر و نحو مطع بالنا و کسر العین شاذتر و القیاس بالفتح و بدون التاء  
 قال الفراهیدی عن المسجد المسکن والمطلع بالفتح و ذهب سیبویه الی ان المسجد الکسر اسم للبت و  
 لا یروى بفتح السجود و لو اردت ذک قلت مسجد بفتح الجیم و اجاز الفراء و ابو عبید و ابن قتیبة فی مشرق  
 و نحو الفع و ان لم یصح و اما منزبه بفتح عین و نحو آن و چنین مبیطحه و مقیأة و حجرة و قد یضد  
 و قال الجوهری حجرة بکسر البیم و فتح العین و مقبرة بثلیث العین و کذا اشتق و مقبرة بکسر سیم و فتح با  
 و شرق و شرقین بالکسر و میر بکسر اسمای اما کن خاص است له اسمای اما کن مطلق و الا بکسر عین  
 آید و بالفتح آن کما قال شعر لکل اما کن مقبرة ایضا ثم یبدهم یفتنون و القبر تزید به و ذکر ان المصنوع  
 بالضم یراه بها و من یضد ان ذک الفع و متحده له فاذا قاله المقبرة بالضم اراد و البقعة التي یسجد  
 لذلک الفعل و مؤنثه له و اسم مقبره از غیر ثلاثی مجرد بر وزن مفعول آن باب آید چون کرم  
 در حرج و مندر حرج و جزآن در دست که از بر اسم ثلاثی مجرد باشد یا از مضاعف بالفتح بناکنده  
 تا نبی کوه و کوه کوه بر کوه تا ماخذ نحو مکان تا سق ای کثیر الاشد و ارض سبعة ای کثیره السباع  
 و بنده الهامه لانه لا یقال باسد و لا سبع قیل موع کثیره لیس لقیاس مطر و فلا یقال مضبعتة و مقدره  
 ای کثیره السباع و المفرد و قولهم ارض مشبکة و مقبره بضم المیم و کسر اللام و الراء ای کثیره الثعالب  
 و القرب شاذ حکاه سیبویه و قال الجوهری و بعضهم یقول ارض مقبرة و مشبکة بحذف الباء کانه  
 ربة القرب و الثعلب الی ثلثة آخر ف ثم بنی علیه مقبرة و نیز گاهی بنامی مزبور برای سبب فعل آید  
 قال علیه السلام ان اوله محبوس یعنی سبب بدلی و نخل است و نحو ذی الطعام محبوسه للحم و الکفر  
 محبوسه لتفسد اللحم و بانامه مطلقه لذلک و مجرد که مشتم صفت مشبهه و آن سمی است که دلالت  
 کند بر امتنان چیسکه بوضعی بطریق ثبوت نه بطریق حدوث کما در نفس الامر حادث دیار فعل باشد  
 و از اینجا است که چون اراده تصریح دلالت بر حدوث کنند آن را بسومی فاعل برده نمایند چون علی بن  
 و ضائق و جزآن و آن بر دو قسم است مشتق و آن صفات ثلاثی در باعی است و غیر مشتق و آن  
 صفات خماسی چنانچه قریب مذکور شود ان شاء الله تعالی و استثنی است که صفات ثلاثی را از آن  
 کثیر است و نامی آن هر چند مقصور لسباع است بخلاف اوزان مشتقات دیگر لیکن غالب است که  
 پیش از آنکه در کون و عیب و علی شود نیز است یعنی جوع و عطش و صند آن نباشد از فعل کسر العین بر  
 نحو کبیر بن آید و نحو ح و ذی فعل مضموم العین یفعل بالفتح نحو کبیر و از فعل مقصور ح العین

فعل بالفتح نحو حوى وفعل بالفتح وكسرت العين نحو طيب والادرون وجيب وحلى انه رباب كما يشد بر فعل  
 آيد در اکثر نحو اسود واكد وارجن واهم وقال الرضي يذاني العيوب الظاهرة واما في الهاء ففعل  
 كسرت العين انتقى ودرجوع وعطش وضدان بفتح العين بالفتح نحو جوعان وعطشان وشبان  
 وزيان وركان وتيرمي آيد از همه فعل بالتحريك نحو فزا وفعل بفتح الفاء وضم العين نحو فطين وفعل  
 بالکسر نحو صفر وفعل بالضم نحو حلو وفعل بضم الفاء وفتح العين وضما نحو فلق وفتح العين نحو فطن  
 نحو فطون وفعل بالضم نحو كندر وفعل بضم الفاء وكسرت العين نحو كنادر وفعل بالفتح وضم العين نحو حن  
 وفعل بضم الفاء وكسرت العين نحو ساقين لا غير كذا في الصحاح وفعلان بالضم وفعلان بالفتح ويجوز ك نحو  
 سخنان وسخنان وسخان وفعل تثنية الفاء نحو شجاع وفعل وثنية كسر الفاء وفتح العين نحو شجاع  
 وشجعة وفعل كسرت العين نحو اهد وفعل بالضم نحو املد وفعل بفتح التاء وضم العين وضم التاء وضم العين  
 وفتح نحو ترتب وترتب وفعل كسر التاء والعين نحو تطلع وتقطعت كسر التاء مع تثنية العين  
 وفتح التاء مع فتح العين وضما وفتح العين وكسرت العين وكسرت التاء نحو تملكه ويضعل بكسر  
 وفتح العين نحو مرطل وفعل بالفتح نحو متفح وفعل افتح الياض والعين نحو طيك وفعل بفتح الفاء  
 وسكون الهمزة وفتح العين وكسرت نحو زابن ذابل قليلا وفعل وفعل بكسر الفاء وفتح العين المضبوطة نحو  
 ايمر وامرة وامر وامرة وفعل بضم الفاء وشد العين المضبوطة نحو زرع وفعل بالفتح نحو حنفة وبالبا بالشدية  
 للباقة نحو حنصري وفعل بالفتح نحو لوزع وبالبا نحو لودعي وفعل بكسر الفاء والعين نحو غنصين وفعل  
 بالفتح وفتح العين وضما نحو جبر وجبر وفعل بكسر الفاء وفتح التاء وسكون العين نحو زلقين وفعل بضم  
 الفاء وفتح الواو وكسرت العين وفتح نحو صوبتين وصوبش وبها نادرك وفعل بضم الفاء وفتح الواو وسكون  
 العين مع فتح الهمزة نحو حنكاك وحنكاك وفعل بضم الفاء وفتح العين وكسرت نحو لمص وكو اي سرتان و  
 عين بر زلس گوئند ولفظ تامل الجوهري المده لاص البرقي المده مقصود منه والميم وفتح وكذلك  
 المده لاص والمده لاص وفعل بضم الفاء وسكون الهمزة نحو عرنا حكاك سبيبه وفعل بضم الفاء وفتح  
 فتح العين نحو زسل وزويله وفعل بفتح الفاء وفتح العين وسكون الهمزة نحو عرنا حكاك سبيبه  
 فهو اما على زنة فكذا بزيادة الهمزة بعد اللام او على زنة ففعل بزيادة الياض قبلها حتى ضاهي وشد الفاء  
 بكسر الفاء وفتح الياض والهمزة ساكنة بينه انظر في وفعل بفتح الفاء وفتح العين وسكون الهمزة  
 بكسر الفاء وفتح الياض مع شد اللام نحو ظلب وفعل بفتح الفاء وفتح العين وسكون الهمزة  
 او فتح الفاء نحو حرق او فتح الفاء وفتح العين وسكون الهمزة وفتح الفاء وفتح العين وسكون الهمزة

وسكون العين كسر اللام وفتحها نحو رند و رند و فاعل بضم الفاء وسكون العين وضم اللام وفتحها نحو رند و رند  
 و فاعل بالفتح وزيادة اللام نحو فاعل وضم زيادة الميم بعد اللام نحو فاعل كما ابن الاعرابي وضم الفاء  
 واللام نحو رند و رند و فاعل بضم الفاء واللام نحو رند و فاعل بفتح الفاء واللام نحو رند و فاعل بفتح  
 و فاعلة بكسر الفاء وفتح العين نحو رند و رند و فاعل بكسر اللام وفتح الثالث وسكون الثاني والرابع  
 نحو رند و فاعل بضم الفاء وزيادة الضمة المفتوحة بعد ما وكسر العين نحو رند و فاعل بزيادة اللام  
 نحو رند و فاعل بفتح الفاء والعينين نحو رند و فاعل بزيادة التاء باميان برود و عين نحو  
 خفيفه كذا في الارشاد و فاعل بالنون نحو رند و فاعل باللام نحو رند و فاعل بضم الفاء  
 والعينين قال ابو حيان كذب لا غير قول كذا بفتح لغته في جملة كسفر جيل وقد بضم الجيم فقط و فاعل  
 بضم الفاء وفتح العين الاولى وكسر الثانية نحو رند و فاعل بفتح الفاء والميم وشد العين المفتوحة نحو رند  
 وقيل وزنه فاعل و فاعل بضم الفاء وشد الميم المفتوحة وكسر الجيم نحو رند و فاعل بفتح الفاء وكسر  
 عين نحو فاعل كذا في الارشاد و فاعل بكسر الفاء وشد الياء المفتوحة وسكون العين نحو رند و اما  
 كذا في تخفيف عن ذكره الاصمعي و فاعل بكسر الفاء وشد النون المفتوحة مع سكون العين نحو رند و فاعل  
 و فاعل بفتح الفاء واللام والعين الشديقه نحو فاعل وقيل وزنه فعل و فاعل بضم الفاء وكسر العين نحو  
 علكه و فاعل بالفتح نحو علكه و فاعل بالفتح وزيادة الهمزة واللام المفتوحة نحو رند و فاعل  
 و فاعل بفتح الفاء وشد العين نحو رند و فاعل بكسر الفاء وشد العين نحو رند و فاعل  
 بالضم وشد العين نحو رند و فاعل بضم الفاء وفتحها مع شد العين المفتوحة نحو رند و فاعل بفتح الفاء  
 فاعل بفتح الفاء وشد العين نحو رند و فاعل بفتح الفاء وشد العين نحو رند و فاعل بفتح الفاء وشد العين نحو رند  
 وشد العين المكسورة نحو رند قال في الارشاد فاعل بفتح الفاء وشد العين نحو رند و فاعل بفتح الفاء وشد العين نحو رند  
 على فاعل مرق المعصفر انتهى و فاعل بكسر تين مشددة العين نحو رند قال في القاموس كذا في رند  
 كسبين وضم ليس فاعل سواه و فاعل انتهى و فاعل بضم الفاء وشد العين المفتوحة نحو رند  
 و فاعل بكسر الفاء وفتح العين المشددة نحو رند و فاعل بفتح الفاء وشد النون نحو رند  
 و فاعل بكسر الراء نعته كذا في الارشاد وقيل رند فاعل وقيل فاعل و فاعل بالفتح نحو رند  
 الشديقه وضمها نحو رند و كرس و فاعل بفتح الفاء والعين والياء الشديقه نحو رند و فاعل  
 كسفر جيل نحو رند و فاعل كسفر جيل صفة فقط نحو رند و فاعل بضم الفاء وكسر النون نحو رند و فاعل  
 بضم الفاء وفتحها بالضم والكسر نحو رند و فاعل بالضم والكسر نحو رند و فاعل

اول وفتح ثالث وسكون ثاني ورايع نحو عذيوط المن يحدث عند الجماع شظيره عَضِيوْط بالضم والهمزة  
 رنة وصحى وضم لال بالضم نحو شلال وضم لال بالضم واللام نحو رديد وضم لال بالضم واللام  
 نحو حلكوك وضم لال بالضم الفاء واللام نحو حلكوك وضم لال بالضم الفاء وضم لال بالضم  
 بفتح اول وثاني ورايع وسكون ثالث نحو زوترك وضم لال بالضم الفاء وسكون واد نحو صلوه وضم لال  
 بالياء نحو خفيد وضم لال بالضم الفاء وسكون العين المفتوحة نحو حونس وضم لال بالضم الفاء المفتوحة  
 وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح تحتانية وضم لال بالضم الفاء وسكون العين  
 بالياء وفتح الواو وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح اللام وزيادة الهزة  
 الساكنة والواو نحو حصاد وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح العين نحو حطاف  
 وبالياء ايضا يقال رجل غنزيه وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح اللام وزيادة الهزة  
 لسفر جيل نحو المزد ويلند وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح العين نحو حطاف  
 نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وضم العين نحو صيخود وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح اللام  
 نحو عيذاق وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو صيخود وضم لال بالضم الفاء وسكون العين  
 وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وزيادة الهزة الساكنة بعد الفاء نحو زنجيل وقيل هو زنجيل بالنون  
 مكان الهزة حكاة الفراء وقال ابو عبيد الذي قال الفراء هو الحنطوب عندنا وضم لال بالضم الفاء  
 نحو قابوس وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو صيخود وكذا فعلنا نحو حنطوب وقيل الهزة فيه بدل من  
 الفاء جديطي ودرود لغت وكرست حنطوب بضم العين وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح اللام كذا  
 في الارشاد وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وفتح اللام كذا  
 بضم اللام في فتح الثالث نحو اسحوت وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين  
 وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب  
 الا انهما في افعال بالياء وسكون العين وضم العين وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب  
 بضم الهزة والعين وضم اللام نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين  
 وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب  
 سكين وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب  
 بضم الهزة والعين وضم اللام نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين  
 وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب  
 بضم الهزة والعين وضم اللام نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين  
 وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب وضم لال بالضم الفاء وسكون العين وضم العين نحو حنطوب

وفتح العين وشد اللام نحو زلفين وفتيل يفتح هر دو فاء وسكون عين اول وكسر عين ثانی نحو مرمر ليس و  
 فيقول بغير الفاء المفتوحة وضم العين نحو زلفون وفتيل يفتح وكسر اللام نحو تحقيق وفتلان  
 بالكسر قبل هو مختص بالاسم واما رجل عليان فضم الطويل فهو من قبيل الوصف بالاسم كذلك سنان اللام نحو  
 يفتح نحو يوم ارون وفتلان بضم الهمزة والسين وكسرهما نحو فتلان وفتلان وبالبا المشددة للبا الفتح نحو  
 الفتان والفتان وفتلان بضم الفاء وضم السين نحو فتلان وبالبا نحو سحلاتي وفتلان بالفتح نحو ملكان  
 وقيل هو مختص بالبناء نحو يملأان ويملكان وفتلان بالفتح نحو عيدتان وفتلان بالفتح وضم العين  
 نحو حيسان وفتلان بفتح الفاء وكسر العين نحو تهبان وقيل هو فتلان بكسر الفاء المشددة وفتلان  
 بكسر الفاء والعين المشددة نحو صبغتان وفتلان بكسرتين وشد اللام نحو صبغتان وفتلان بفتح  
 شد اللام نحو صبغتان وفتلان بفتحين وشد اللام نحو صبغتان بفتلان بفتح الفاء واللام نحو عظميان و  
 فتلان بضم الفاء واللام نحو عظموان وفتلان بفتح وضم اللام نحو رجل خزون ممنوعا من التنوين  
 اى فتح الوجه كانه من الخبز وفتلان بالفتح وضم اللام نحو يهرون وفتلان بالكسر نحو عفرين وفتلان  
 بكسر الفاء والعين واللام المشددة نحو عفرين وقيل هو جمع لعفر كقطر وفتلان بالكسر نحو رجل  
 درجاية وفتلان بالقصر فتح الفاء وضمها نحو خيزرى وفتلان بالكسر نحو خيزرى ذكره ابن القطاع  
 واما غيره فقالوا لم يفتح صفة الا بالهاء نحو رجل غزاة واما رجل كعبي ففتل هو اسم وصف به وقيل هو  
 فتلى بالضم كخيزرى واما كسر الفاء لتسلم الياء وكذلك خيزرى بالفتح بالتحريك نحو خيزرى  
 وفتلى بضم الفاء وفتح العين المشددة نحو كعبي وفتلى بفتحين مشددة اللام نحو حدرتى ووردت  
 لغت ديكرست بكسرتين وفتلين بضم الاول وفتح الثاني مع شد اللام فى الكل نحو حدرتى وفتلى  
 وفتلى بكسر الفاء وفتح العين واللام المشددة نحو وفتلى وكما هي بفتح فاعين اسم كسر وفتلى  
 وفتلى بالتحريك وزيادة النون بعد اللام الساكنة نحو عفرنى وكذلك فتلى بكسر الفاء وفتح العين و  
 سكون اللام نحو عفرنى وقد تضم الفاء نحو عفرنى وفتلى بالفتح نحو خيزرى وفتلى بكسر الفاء وفتح تحتانية  
 وسكون العين نحو حيفسى كذا مشكوا بفتح على بفتح الفاء والعين نحو ضوطرى وفتلى بكسر الفاء وفتح  
 نحو مندبى وفتلى بفتح الفاء وضمها نحو بلاغى وفتلى بالفتح وفتلى بالفتح وفتلى بالفتح وفتلى بالفتح  
 صفة واما هو بالفتح او اسم وصف به وفتلى بالتحريك نحو صلتقى وفتلى بالفتح وفتلى بالفتح وفتلى بالفتح  
 وفتلى بفتح الفاء والعين نحو خوجوى وفى اصحاح الخوجوى الرجل الطويل الرحلين وهو مفعول والاشئى  
 ضريبة وفتلى بفتح الفاء وضم العين نحو سنوطلى وفتلى بالفتح نحو دوربى وفتلى بفتح الفاء

و العينين نحو خذوني و فو فعلى يفتح بر دو فا و سکون و او و عين نحو و ددى و فعلى بكسر الميم و العين مع شد  
 نحو مرمى و ففتح الميم نحو مرمى و فعلى بتشليم الميم و فتح العين و اللام الشديده نحو مرمى ثلث لغات  
 و فعلى يفتح المنقبة و العين و اللام الشديده نحو مرمى و فعلى بالفتح محدودا نحو حسنا و فعلى بالكسر نحو  
 زبرنا و فعلى بالفتح بكسر الميم و فعلى بضم الفاء و فتح العين نحو قسار و فعلى بضم الفاء و شد العين المضمومة  
 نحو بنار و فعلى بكسر الميم و شد اللام نحو ضبقار و فعلى بكسر الفاء و اللام نحو جبرياء و فعلى بكسر العين نحو  
 قبايا و فعلى بالفتح نحو طبعا و فعلى بفتح الفاء و كسر العين نحو عجبنا راسي العظيم من الابل هكذا قالوا  
 بوقال سيبويه الطلحة كذا في الارشاد و فعلى بكسر النون و العين نحو نقرجا و فعلى بكسر الميم العين نحو  
 صار و رار و فعلى بالفتح و ضم العين نحو سلومار و فعلى بالتحريك و ضم اللام نحو در بوت و فعلى بكسر  
 نحو عفرية و فعلى بكسر الفاء و اللام و سکون العين و فتح التحتانية نحو عفرية و فعلى بضم الفاء و فتح العين و اللام  
 التحتانية التي بعد النون المكسورة نحو عفرية و فعلى بضم الفاء و كسر اللام نحو عفاريت و فعلى بفتح الفاء و ضم العين  
 الشديده نحو حرقه و فعلى بكسر الفاء و اللام و سکون العين و اللام و كسر التثنية نحو حرقية و فعلى بضم  
 و الفقرة و العين مع شد اللام نحو اخرقة و فعلى بكسر الفاء و العين نحو اخرقة و فعلى بفتح التثنية و الفوقانية  
 و العين مع ضم اللام نحو قوس ترنوت اسی لها حنين و صوت عند الرمي من الرنم حركته وهو الصوت

### فصل ششم در بیان جادو

اسم جادو قسم است ثلثی آنکه سحر است و سحر دوازده قسم است باشد فقط در باخی آنکه چهار و خاسی آنکه پنج و  
 هر یک بر دو نوع است مجرد و غیره و بنا بر آنکه که شدت و بنای اسم معرب باعتبار موال کما مره در حقیق بود  
 میباشد و بهر دست یوتم علیها و شدت نون و بسطه بینی و از آنکه پنج و زیاد و در اسم بیش از چهار  
 حرف نبود فلانجا در سبعا الابد عشره و چهار حرف فاعلان بالضم و شدت المیم چون که بد بیان  
 و فعلى بالکسر چون بر خطیاء کذا فی الارشاد و فقیما و فعلى و انما و انما چون از چهار حرف  
 نادرسب الیه البصر و ان الکوفیون فخر عمر ابن قیل ما یكون علیه المعرب حر و انما شدت بینی و بهر دست  
 یوقن علیها و اکثره ثلثة احرف و اما ما زاعلی انما فاعلان فاعلان هر چند بنای اسم بر دو یا عتبار جعل  
 کم از حرف نبود و ضمنا چنانکه مذکور شد لیکن گاهی در استعمال بعضی حروف از اصول کلمه علت تخفیف  
 و سخاوت ساقط کنند و در هر دو سده و شرح و نحو شربت تا دم الشد افضل لانه بضم المیم کسر تا در شربت  
 تا از این شد افضل کذا استثنی سنا که بموده البته اقسام سه گانه بحسب مقتضای قیاس و در سه و پنجاه و

اینست که باید دانید از ثلاثی که حاصل ضرب هر سه حالت است در هر چهار حالت عین همین عمل مشتق از  
 ریاضی و یک عدد بود و در اخصاسی لیکن ثلاثی مجرد راوه وزن است فعل یفتح فاعول سکون عین فاعول  
 و فعل یفتح فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون  
 عین فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون  
 یعنی که است قال سبویہ لم احتفظ غیره استعی و قالوا او من غیره و عینی و بلیص و امرأة بلر حکاه  
 الکنش مخفف الزام و حکاه و سبویہ بالتشدید و اتانج ابد و لا افعال ذلک ابدالاً به لغت  
 که بی و جابرا قطل لغت فی اقطر لکنف و اطل فی اطل و اطل فی اطل و اطل فی اطل و اطل فی اطل و اطل فی اطل  
 و فعل یفتح فاعول سکون عین فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون  
 و فعل یفتح فاعول سکون عین فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون و فعل یفتح فاعول سکون  
 اول خروج از حرکت الثقیل که کسر است بسوی حرکت الثقل که ضم است لازم می آید لفظی از زبان  
 یافته نشود که مسلم الثبوت باشد بخلاف ثانی که وجودش در فعل متفق علیهاست و در رسم مختلف فی قال  
 انوا لغت اما و ایل و ریم فقه من قوم من النخویین تسما سادی عشره و از ان الثلاثی و انما ہی عنده  
 المتحققین عشره انتهى پس ایل و ریم و همچنین و عمل منقول از فعل است نه وزننی براسه از او زبان  
 اسم ثلاثی مجرد و اما ایلج بکرم جای مطلقه و ضم مودع کما فی بعض القراءه و تسما سادات ایلج سادات  
 و الا اکثر ایلج مضمتین و محض است که کسر و حائضت اسره تا باشد ایلج است عدم اهدا و لام ساکن است  
 مطر و در نحو کشف کشف و کشف کفر و در نحو فقه فقه و فقه فقه و فقه فقه و فقه فقه  
 عمر و مجهولاً و فقه الرجل بالکسر ضربت عمر و فقه الرجل بتسکین العین و در نحو شینه شینه شینه  
 شینه و در فعلی حلقى العین فاعول سکون سکون سکون و شینه و شینه و در نحو حقه حقه حقه  
 و حقه کفعل قلیدا و در نحو حیم الفرس بالضم حیم الفرس بالتسکین و در نحو ایل و عیش ایل کفر  
 و عیش کفعل و هذا التحقیف فی عیش اکثر منه فی ایل لان الثقیلین الثقل من الکثیرین و ایضا هو فی کج  
 اولی سند فی الفرض ثقل اجمع حتی اجاب فی الکتابه و هو مجازی نحو شینه و شینه و شینه و شینه  
 نزد حضرت و محفل عین ثقل لغت هم رو دارد و کذا قال عیسی بن عمر الا انه لم یستثنی احدی و فعل  
 العین و کوفیان و فعل بالفتح که حلقى العین است فعل بالتحریک نیز گویند نحو شینه و شینه و شینه  
 که بجز تفریح را جاز ندارند پوشین نخواهد بود که آنچه از تفریح و در بعضی بسوی بعضی که سطور  
 مذکور گردید لغت بنی تیسیم است اما ایل مجازاً چون لغات را با استقلال گویند از جهت فریبت



ویزدشتنی است که گاهی در غیر ثلاثی مجرد هم شرط تحقق بیات گنفت و عقد عام است که باعتبار اصول کل بود  
 خطی یا باعتبار زوائد و اصول متعارف است که باعتبار اجزای یک کل باشد یا باعتبار اجزای دو کل یا بطن  
 حش و کسور مضموم که من جهت المشابهة بدین گنفت و عقد است تخفف کنند نحو انطلق بسکون اللام و فتح الفاء  
 در انطلق که امر حاضر از انفعال است و متعجب بسکون الفاء در مفتوح بکسر با و مته قوله شعر اللاربت مولود وین  
 لایحی و فودی و گدیلم یفتح ابوان به بسکون اللام و فتح اللام اصله لم یفتح بکسر اللام و سکون اللام  
 و نحو ویتی و قتی و یهود و یهود بسکون الهاء در ویتی و قتی بکسر با و و یهود و قتی بضم ی و بعد منصرف استقامت  
 جلیلا نحو قوله شعر ففتحت للطیفة من اعا فاعا رفعتی به ففتحت ای سرت ام عادی حکم که تشکیل با ی می و  
 ازین قبیل است تشکیل لام که بعد و او یا قایم واقع شود نحو و لیضرب و لیضرب و تم لیضرب بسکون  
 هاء و لیضرب لیضرب لیضرب که باید در است آنچه کار متشکل از ان ثلاثی مجرد مذکور گردید باعتبار است و اما باعتبار  
 در ضغیت چونکه امثلة آن در بیان اوزان صفت مشبهه مجرد از مزید افیه سبق ذکر یافته در اینجا و هم در بیان اوزان  
 مزید فیه این چنانکه می آید آماده آن سخن بخلاف رباعی و خماسی مجرد باشد یا ضربه فیه امثلة هر یک که  
 را ازین بر دو قسم اسما و صفة بعد ذکر موزون به آن بگور نمود بدین معنی نماند که ثلاثی مجرد زاده وزن است که  
 گشت در رباعی مجرد است فاعل یفتح الفاء و اللام اسما نحو جعفر و صفة نحو غیر و فعل کل الفاء  
 و اللام اسما نحو زبرج و صفة نحو خزیل و فعل کل یضم الفاء و اللام اسما نحو برثن و صفة نحو جرش  
 و فعل کل بکسر الفاء و فتح اللام اسما نحو زعفر و صفة نحو جرح و فعل الهماز زانن کما فی مطلع قال تحلیل السیر  
 فی الکلام فاعل الاربعة احرف درهم و جرح و یسلع و قلعه انتی قلت و کذا اخر قع و زرد و عتور  
 و صیغ و زعفر و عتور لغت فی صیغ و زعفر و عتور و فعل کل بکسر الفاء و فتح العین بسکون اللام الاو لی اسما  
 نحو قطر و صفة نحو ضبط و فعل کل یضم الفاء و سکون العین و فتح اللام و فاعلا الاقشش و الکوفین اسما نحو  
 جحدب رفاه الاقشش و طحلب و جرح حکماهما الفاء و صفة نحو ربدن و اما سبویه فیرویه یضم اللام  
 کبرثن قبل و جا و منه فعل کل بکسر الفاء و سکون العین مع ضم اللام نحو خرفح و فعل کل یفتح الفاء و سکون العین  
 مع کسر اللام نحو بزدیس اسم رجل الک فیه اکثر و طحریته و انظارها من ترکیب اللغزین فالاول من خرفح  
 کثر بروج و خرفح کبرثن و الثاني من طحریته بفتح الطاء و الرار و طحریته بکسرهما و اما نحو عتورن بالفتحات و  
 عتورن بالتحریک و ضم التاء و جندل یفتح الجیم و النون و کسل الدال و کلمیر یضم الدال و فتح اللام و کسر الجیم  
 از قبیل محذوف الزوائد است بدلیل توالی اربع حركات تا از اینیه مجرد فالاول مقصود من عتورن عتورن  
 و الثاني من عتورن کفر نقل بحذف النون و الثالث من جندل بحذف الالف کما هو مذکور در سبویه

بجمله بخت البارکامه در سبب الفراء و الفارسی و الراجح من لایم یجوز الالف و کما هی بسکون هم  
 هم آید نحو ذی الالف فی علی الذی فی اسی زید و خمس سی مجوزا چهار وزن ست فصل با ترکیب و سکون  
 الالف و فتح الثانیة اسمها نحو سقر حل و صفة نحو شمردل و فصلک بضم الفاء و فتح العین و سکون اللام الالفی و کسر  
 اسمها نحو سقر حبل و صفة نحو قد عمل و فصلک بفتح الفاء و سکون العین و فتح اللام الالفی و کسر الثانیة اسمها نحو  
 آهلس کشف الذکر کذا فی الارشادات و صفة نحو حمرش و فصلک بکسر الفاء و سکون العین و فتح اللام الالفی  
 و سکون الثانیة اسمها نحو قرطوب و صفة نحو جرد حل قبل و صفة بضم الفاء و اللام الالفی و سکون العین  
 و اللام الثانیة نحو قرطوب و همچنین قرطبة بضم الفاء و الالف و العین و قرطبة بضم الفاء و فتح الالف  
 و العین یعنی قرطوب و فصلک بکسر تین و سکون اللام الالفی و کسر الثانیة نحو حمرش و فصلک بکسر الفاء  
 و فتح العین و سکون اللام الالفی و فتح الثانیة نحو سبطر لظویل جدا کذا فی الارشادات و فصلک بضم الفاء  
 الفاء و سکون العین و فتح اللام الالفی و سکون الثانیة نحو سبند قل فی الفاموس فکروه فی الابنیه لم  
 یفسروه و عندی انه معرب کسبند لما یشنی الوسط او کسبند للثانیة انتحی و اما فصلک بضم الفاء  
 و سکون العین و فتح اللام الالفی و کسر الثانیة نحو بندلع فثبت ابن الشرح فی النحاسی لم یذکره سیبویه

### فصل مفتهم در بیان ابنیه مزیدیه ثلاثی و جزآن

بدانکه چون مزیدیه ثلاثی را اوزان کثیرست چنانچه بحسب قول سیبویه سه صد و هشت بنام است و قدراد  
 صد ابو بکر بن الحسن الذی مدی ثمانین بنام دراد ابو عمر الجرمی امثله کثیره دراد ابن خالویه امثله  
 کثیره و همچنین بعضی دیگر هم چندی بران امثله و ذلعلما با وجود ضابطه تمیز اصلی الازان چنانکه  
 بناید در صد استخرایش بنامها که موجب الطاب است نرفته بر تمیز بعضی اوزان متداوله امثال صفت  
 و بتوضیح بنامی که مختص باسم یا صفت است یا وجودش بذاته یا میان مزیدیه ثلاثی و غیر آن مختلف  
 فی کفایت نمودنیز بر گاه ذکر اکثر اوزان صفات در بیان اوزان صفت مشبهه سبقت یافته اینجاد و مثل  
 بنامی مشترک بذاک اسم کفایت کرد پوشیدن نماند که جمله ابواب مزیدیه ثلاثی با چهار زیادت حروف  
 چهار انحاء است اول آن که در و یک حرف زیاد بود و آن بر چهار پنج است قبل تا چون اصل  
 بفتح الفاء و العین نحو اصبح و اقبل کسر الهمزة و العین نحو اشر و لم یکن الا هما و فصلک بضم الفاء  
 و العین نحو اصبح و هونی لصفة خزیمه اعلی ثلاثی فی اثباته و ایش اثباته نحو اعلی کما مر و لکن  
 کاه البوزیه و اهل الکسر و فتح العین نحو اصبح و لم یکن الا هما هبلها جدا و قدن اینین و ایش

كذا في الراءات واقبل بانضم اليه نحو اصنع على خلافه واقبل بانضم وفتح العين  
 قليلا نحو اصبح وانته لفته واقبل بالفتح وضم العين نحو اصبح وهو في المفردات قليل جدا وارجح و  
 العين واخره انك وانجلى واشته وانته لفته لا غير واقبل بالفتح وضم العين نحو اصبح ولم يات الا بالراء  
 وانيل واقبل بانضم وكسر العين نحو اصبح هذا واقبل بالكسر وضم العين وريتان وهذه الهمزة لم تحي  
 الا بالراء واقبل بكسر الهمزة وفتح الفار وسكون العين قبيلا جدا نحو القنفة وقطع ضمها التاء من ثلث  
 العين وفتح التاء وضم العين وفتحها وبالسنة مع فتح العين وكسر اصبح لغات نحو تشغل وتقبل و  
 تشغل وتقبل وتقبل كدرهم قبيلا وتقبل وتقبل بفتح التاء وكسر العين استاقط نحو  
 تشغل ومفعول كسر الهمزة والعين استاقط نحو تشغل وتقبل بفتح التاء وكسر العين نحو تشغل لم يزل  
 غيره ويزجس كزبح لفته فيه ويقبل بالفتح نحو ملين وتقبل كسرتن نحو تمتع ويقبل كدرهم  
 نحو يجرع لانه من البحر ذكره اللطاني بخلاف كسانيكه بارا اصلي كونه وزيادته ان را قبل فاع  
 جائز دارند وقبل عين چون فاعل بفتح الفار والعين نحو عوج وفتح ضم الفار وفتح العين  
 نحو متوج لا غير وهو يجرع وتقبل كسر الفار وفتح العين استاقط نحو شرب لفته وتقبل بالفتح نحو  
 اسم جبل وتقبل بانضم وفتح العين استاقط نحو قمبر وتقبل كسر الفار والعين نحو قمبر وتقبل  
 بفتح الفار والعين نحو خيل راما بكسر العين فمقتدا فقط نحو طيب ولم ينجى في الاصحاح ان يتقبل اسم  
 كذا في الراءات وتقبل كسر عين مشددة والعين نحو حصص وتقبل بالتحريك وتشديد العين نحو شلم  
 وقبل لام چون فعال بالفتح نحو خزال وفعال بالكسر نحو شمار وفعال بانضم نحو ذاب وتقول  
 بفتح الفار والواو نحو جدول وتقول بكسر الفار وفتح الواو استاقط قليلا نحو خرقة وخرقة وخرقة  
 جدول لغته في جدول لا غير وتقبل بضم الفار وسكون العين وفتح التائية نحو طيب لم ينجى الا استاقط  
 قليلا وتقبل بفتح الفار وكسر العين نحو بعير وفعال بفتح الفار والهمزة نحو شمال وفعال بضم عين  
 استاقط نحو خافي وتقبل كسر عين نحو فرند وتقبل محذرا استاقط نحو طنط ربه ام چون فعليا  
 بالفتح وزيادته الف نحو خلقه وتقبل بانضم نحو بهي وتقبل بالكسر نحو مؤذي قال سيبويه محذري  
 سنون مصروف لان الالف لما حاق به رسم لالتان نيتا وتقبل بالتحريك نحو وقرمي وتقبل بفتح الفار  
 وفتح العين نحو ادسي ولم ينجى الا استاقط وفعال بكسر الفار وفتح العين نحو خمبي قال ابن القتيبي وفعال بضم  
 ليس في الكلام فعليا وانما هو خمبي بسكون الياء على وزن فعلين وفعلة بضم الفار وفتحها مع ضم اعلام  
 نحو عصوة بانضم وفتح وعرقوه بفتح العين لا غير وانما تشبه فعلة اذا كان ثانيا في قول من فعله وفعلة بضم

وضم اللام نحو غصوة انت في غصوة <sup>ب</sup> اي هـ ومن مخض باسم <sup>ب</sup> وضمين كسر الفاء واللام وتلصق بفتح الفاء  
 واللام نحو حوسن وسنفة وقيل سبنة فتعلد بزيادة النون بين الفاء والعين وتلصق بفتح الفاء واللام  
 صفة فقط نحو عرش <sup>ب</sup> كذلك تعلد بالفتح نحو جلعلم ودم <sup>ب</sup> انكرو ودم حرس زائد لروان برود نوع بيت اول  
 انكرو وروانك مجتمع بود <sup>ب</sup> ويلا انك مفرق اول بر چهار نوع است قبل فاجون الفعل كغير اول وفتح  
 سوم وسكون دم و چهارم صفة فقط نحو اتر بو كمار وانفعل كسيرة الهرة والفاء وسكون النون والعين قليلا  
 نحو انفس اخشى الاقليل <sup>ب</sup> ويفعل بفتح التحتية و الفاء وكسر العين اسماء قليلا نحو بخلت فكذا بفتح التحتية  
 من الفعل وان كان اسم جنس وقيل عين چون <sup>ب</sup> فعل كسيرة الفاء وشد النون المفتوحة وسكون العين نحو شير  
 وفعل كسيرة الفاء وشد النون المفتوحة مع كسر العين نحو صبر وقيل كسيرة البار لا تقار الساكنين في الوقف  
 وتلصق بالتحريك وفتح العين الثانية صفة فقط نحو خشفه كمار وقيل لام چون <sup>ب</sup> فعل كسيرة الفاء الاولى وفتحها  
 وسكون العين مع كسر الفاء الثانية وشد اللام نحو صفضل وضم النون المفتوحة وسكون العين نحو بصلها  
 وضم النون مع كسر الفاء واللام نحو صطور <sup>ب</sup> وتلصق بالتحريك وفتح اللام نحو جوتن <sup>ب</sup> وتلصق كسيرة الفاء واللام نحو  
 حلتيت <sup>ب</sup> وتلصق بالكسرة نظير وفعال بالضم نحو عريان <sup>ب</sup> وفعال بالكسرة نحو كراس <sup>ب</sup> وفعال بالضم  
 اسماء قليلا نحو قرطاط <sup>ب</sup> وبعد لام چون <sup>ب</sup> فعلا بالفتح نحو خلفاء <sup>ب</sup> وفعال بالكسرة نحو حيار <sup>ب</sup> وفعال بضم الفاء  
 وفتح العين نحو توبار <sup>ب</sup> وقد سكن الواو قال ابن السكيت وليس في الكلام فعلا بضم النون الفاء ساكنة العين مجردة  
 الاحرفان المشدود هو العظم الغلطي وراز الاذن وتوبار والاضل في تسمية العين وقال الجوهري والزار  
 عندي مثلها وفعال محركة اسماء فقط نحو فرار <sup>ب</sup> وفعال بكسر الفاء وفتح العين اسماء قليلا نحو عباد <sup>ب</sup> وفعال  
 بفتح الفاء وكسر العين قليلا نحو نظر يار <sup>ب</sup> وفعال بالفتح نحو سحان <sup>ب</sup> وفعال بالضم نحو عثمان <sup>ب</sup> وفعال  
 بالكسرة نحو سحان <sup>ب</sup> وفعال بالتحريك نحو كوران <sup>ب</sup> وفعال بفتح الفاء وكسر العين نحو قطران <sup>ب</sup> ولم يفتح الا اسماء  
 وفعال بفتح الفاء وضم العين اسماء قليلا نحو سبحان <sup>ب</sup> وفعال بضم العين اسماء قليلا نحو سلطان <sup>ب</sup>  
 سيبويه في الكلام اسم على فعلا انما اسما انتى وقرأ عيسى بن عمر بقران <sup>ب</sup> بضمين وفعال  
 نحو غسلين <sup>ب</sup> وفعال بالضم نحو سلكت لغزة في سلكت <sup>ب</sup> وفعال بالضم نحو عبوس <sup>ب</sup> ودم انكرو  
 زائدش مفرق بود بر شمش وجه آيد پيش <sup>ب</sup> وپس فاجون <sup>ب</sup> فاعل بضم جزاء وكسرة نحو احماد <sup>ب</sup> وفعال  
 بفتح جزاء <sup>ب</sup> وكسرة جزاء مستحق فاومين نحو ارنج <sup>ب</sup> وفعال بفتح جزاء <sup>ب</sup> وفعال بضم الجزاء  
 وفعال بفتح الفاء وشد العين المفتوحة نحو جزاء <sup>ب</sup> وفعال بفتح الفاء وشد النون المفتوحة وسكون العين نحو جزاء  
 توبار <sup>ب</sup> وفعال بالضم نحو سباط <sup>ب</sup> وضمين است بفعال بالضم وفعال بالفتح نحو

كوكار و كوكار لغتني التراب و فاعل بالكسر نحو فاعل و فاعل بالكسر نحو فاعل و فاعل  
 بالضم و شد العين صفة خط نحو قدس و يمش و يس لام چون فاعل بضم الفاء و فتح اللام نحو جارمي  
 و فاعل بالكسر نحو فاعل في فاعل و فاعل بفتح الفاء و ضم العين نحو سوطي و يمش و يس فاعل  
 چون افعال بالفتح نحو خرج اقتصاد ولم يكن في المفرد الا هذا و نطقه استلح و برمة اعشار و بانها  
 نحو اطارة و افعال بالكسر نحو اعصار و افعال بكسر الهمزة و فتح العين نحو افعال و افعال  
 و افعال بالضم نحو اصبع و افعال بكسر الهمزة و ضم العين نحو لفند و افعال بالفتح اسما فاعل نحو  
 مذ ذوب و يفعال بفتح التثنية و ضم العين نحو يعقور و يقول بالضم نحو يسرع و قبل الاصل  
 يسرع بالفتح لانه ليس في الكلام بفعال بالضم و انما ضم اليه الياء اتيها لفتحة الراء و يفعال بفتح  
 الياء و كسر العين نحو يقطين و فاعل بالفتح قال ابو حيان مرجان و مرجانة فقط من مرجان قال  
 الكاظمون فعلان من مرجان منتبهي و فاعل بالكسر و فتح نحو فاعل و فاعل و يمش و يس عين  
 و فاعل بفتح الفاء و ضم العين نحو شقري و فاعل بالكسر و فتح العين و كسر ما نحو مندني و مندني  
 و يمش و يس فاعل و لام چون افعال بفتح الهمزة و ضم العين نحو افعال و افعال و لا يعرف غيرها و فاعل  
 بفتح الهمزة و ضمها مع فتح العين نحو مصطكي و قبل الهمزة اصلية سؤم اكد دروسه حوت زائد بود و ان برود  
 قسم است اول اكد برسد زائد مجتمع بود و ان بر چهار روش آيد قبل چون استفعال قليلا نحو  
 استبرق و قبل عين چون فاعل نحو كذب و فاعل بضم الفاء و فتح العين مع شد الاوّل  
 نحو و ررح و قبل لام چون فاعل بكسر الهمزة و ضمها و فاعل بكسر الفاء و ضمها مع شد لهم  
 نحو طراح و فاعل بكسر الهمزة و ضمها مع شد النون نحو جنام و جنام و بعد لام چون فاعل و ان  
 بضم الفاء و اللام نحو غفوان و فعلا بالفتحة مع شد الياء اسما قليلا نحو مريح و فعلا بالفتح نحو  
 حولايا و هم اكد هر سه زائد متفرق بود چون افعال نحو اسانيد اسم جمل كذا في الارشاد و فاعل  
 بكسر العين و شد اللام نحو باقلى و فاعل و ضم العين نحو بادقلى و بادقلى و فاعل نحو ميولى و فاعل  
 بفتح التثنية و التثنية مع ضم العين نحو يستود و قال سيويه هو فاعل و فاعل بضم الفاء و شد العين  
 المشددة و فتح اللام نحو لغيري و فاعل بضم الفاء و شد العين و فتح اللام نحو شقارمي و لم يسم الا استما  
 و افعال بفتح الهمزة و ضمها و افعال بكسر الهمزة و ضمها و افعال بضم الهمزة  
 و ضمها و افعال بكسر الهمزة و ضمها و افعال بفتح الهمزة و ضمها و افعال بكسر الهمزة و ضمها  
 نحو اسعد و اسحار و افعال بفتح الهمزة و ضمها و افعال بكسر الهمزة و ضمها و افعال بضم الهمزة و ضمها

با کبریا و انکار با نعم خود آری و با فاعله بالفتح و کسر العین نحو اربعا و قبل و لا يعلم غیره فی المفردات و جوار  
 کبریا و انکار با نعم و فتح العین نحو اربعا و بالعکس نحو اربعا و فتح العین نحو اربعا و فتح العین نحو اربعا  
 و الفاعل و کسر العین نحو سجنین و منقول لفتح المسم و الفاعل و ضم العین نحو سجنون و قد کسر المسم فیها ما قاله  
 ابن ربیع و بعضی از مزید رباعی گویند بر وزن فاعله و فعله و سببه و یا از مزید رباعی و منقول لفتح  
 الفاعل و التاء بالوقیة و ضم العین نحو مشیت خود که فی الارشاد چهارم آنکه در چهار حرف زائد بود چون  
 فعلها یا نحو برد یا و فاعله بالمد و ضم العین نحو عاشورا و منقلبتین بالکسر و فتح اللام نحو مر فاین  
 نام جانی بصره و فعل سبت که لفظ مشتق نامیدن شد و فعلانین بالضم و کسر النون نحو سنانین و این نیز ممکن  
 دارد که در اصل جمع بوده باشد که بدان نام جانی نهاده و فاعله بالفتح و ضم العین محدود و نحو فاعله  
 باید داشت که چون اوزان مزید رباعی نیز بیشتر از آن است که تمامی آن بی املتاب بجمعه تعداد در آید  
 لهذا بگذر بعضی اوزان متداول از اسم و صفت اقتضای رفت و جمله آن باعتبار زوائد بر سه قسم است  
 اول آنکه در و یک حرف زائد بود و آن بر پنج نوع است قبل فاعله و آن در اسم فاعل و اسم مفعول مانند  
 است فاعله چون مخرج و مخرج زیرا که زیادت حتم قبل فاعله غیر ثلاثی جز در اسمانی که جارمی بر فاعل خود  
 است جائز نیست و قبل عین چون فاعله بالتحریک و فتح اللام اسما نحو کنهیل و صفة نحو جنجل و ضمهم  
 و کسر الالف و فاعله بالاول و فتح الثالث و سکون الثانی و الرابع اسما نحو قطع و صفة نحو قطع و فاعله  
 محرمه مع ضم اللام اسما لفظا نحو کنهیل و فاعله بالضم و فتح العین و کسر اللام نحو مندلع لآخر قبل موخاسی الاصل  
 و فاعله بفتح الفاعل و العین و کسر اللام نحو فظنون و قبل موخاسی لکسرش و فاعله بضم الفاعل و فتح العین و کسر اللام  
 نحو و قدس و قبل از من مزید ثلاثی تکررت فاعله و فاعله بضم الفاعل و شد العین المفتوحة و سکون اللام  
 نحو شمر قال ابو حیان قبل و لم یجئ الا صفة و قالوا کثیرة الحشنة فتجلی و الظاهر انه من مزید ثلاثی فاعله  
 بضم الفاعل و شد العین المفتوحة و سکون اللام صفة فقط نحو سلخه قبل و قد جارا اسما نحو مبر و قبل موخاسی یعنی  
 از مزید ثلاثی است زیادت نون شده و بنا که گشت و فعل بفتح الفاعل و شد العین المفتوحة و کسر اللام  
 نحو سمرش در عم ابو الحسن الاخفش ان اصلا سمرش بالنون و حروفه کلها اصول علی فعله قبل لام  
 اول حین فعله بضم الفاعل و کسر اللام اسما نحو برائل و صفة نحو فخره و بالیار الشدیده ایضا نحو فخری  
 و فعله کسر قبل اسما نحو عیش و صفة نحو سمیدع و فعله بالواو اسما نحو فید و کسر و صفة نحو فخره و فعله  
 بضم اللام فاعله نحو عیش و فعله محرمه مع ضم اللام اسما لفظا نحو فاعله و فعله کسر قبل صفة فقط نحو  
 حذیل و فعله کسر قبل نحو و صفة و فعله بفتح الفاعل و سکون اللام اسما لفظا و فعله بضم الفاعل و اللام

الثانی اسم قبل از خورمز و قبل لام اخیر چون فعلین بکسر الفاء و اللام اسماء نحو خریطه و صفته نحو برعس  
 و فعلین بضم الفاء و فتح اللام نحو غریق و قبل از من نیزه اشکافی علی فعلین زیاده النون بالیار و فعلون بضم  
 الفاء و اللام اسماء نحو معذور و صفة نحو قردوب و فعلون بالتحریک و ضم اللام نحو قردوس و فعلون کجور  
 اسماء نحو بزون و صفة نحو بزوف و فعلون بفتح الفاء و ضم اللام نحو صفتون قبل و ليس في الكلام سواء  
 و برشوم و برقوق لغته فی برشوم و برقوق بالضم و فعلون کسفر علی قال ابو حیان قبل صفة فخطه کهور  
 لظفر الدائم و قال الزبیدی قطع من السحاب کالجبال واحد کنهوة فعلی هذا یكون اسماء صفة کجکهور  
 اسم ملک انتهى و فعلان بالفتح نحو خزان و لم یات من السالم غیر هذا و فقار و فطال و حرطال و  
 قرطاس لغته فی قرطاس بجمادات مضاعفة که دران بیشترست نحو حجاب و حجاج و حزان و فعلان  
 بالضم نحو قرناس لغته و فعلن بکسر الفاء و فتح اللام الاو لی او شد الثانية اسماء نحو عرب و صفة نحو عزرب  
 و بعد لام اخیر چون فعلان بالقصر و التحریک صفة قبلها نحو طبعی قال ابو حیان قال ابن سبويه ولا نعلم هذا البتة  
 حیار للاسم انتهى و فعلی بالضم و فتح اللام و فی الساقطة نحو سلمی و کذا فعلی بضم الفاء و فتح اللام و ضم اللام و ضم اللام و ضم اللام  
 نحو سفحاه قبل اصده سلخية بکسر الفاء و فتح الیا یقلبت الیا الفاعلی لغته حسانی رضی و فعلین بفتح اول و ثانی  
 در ابع صفة فقط چون سلوم و کذا فعلن زیاده اللام نحو همزین و قبل از اینه خماسی است و هر پنج  
 حرفش اصده و قبل از اینه مزید فیه ثلاثی یعنی زیادات بسم و لام از هر ج یا زیادات با و لام از هر ج  
 دوم آله در و در صفة زائد بود و آن بر دو نوع است اول ای که زوائدش مجتمع باشد در میان اصول  
 چون فعلون بفتح الفاء و اللام و کسر الواو و نحو قدویل و فعلین بفتح و کسر اللام الثانية اسماء نحو فحشیل  
 و صفة نحو خربصص و فعلون بالفتح و ضم اللام الثانية قال سبويه صفة نحو جندقوق و ذکر غیره ہی  
 بقلة فیکون اسما و فعائل بضم الفاء و فتح الواو و سلون اللام اسماء نحو زماورد و در آخر اصول  
 چون فعلت بفتح الفاء و اللام الاو لی و ضم اللام الثانية اسماء نحو صدقوت و فعلان بفتح الفاء و اللام  
 قبلها اسماء نحو عفران و صفة نحو شعشان و فعلان بضم الفاء و اللام اسماء نحو عقریان و صفة نحو دشمان  
 و فعلان بکسر الفاء و اللام اسماء نحو حذبان و صفة نحو حرجان و فعلان بالتحریک و اللام صفة نحو علیبار  
 و فعلان بفتح الفاء و اللام اسماء نحو برنسا بلکه اشمل او الظاهر انه من مزید اشکافی علی زیته فعلان و فعلان  
 بضم الفاء و اللام اسماء قبلها نحو قرضار و فعلان بکسر الفاء و اللام نحو طمسار و فعلان بالکسرة فتح اللام  
 نحو میندبار و قبل از من نیزه اشکافی علی بفتح اللام و دوم فترق الزوائد چون فعلان بالضم و فتح الفاء و ضم اللام  
 و اللام اسماء نحو جوکری و قد یصعد نحو جمل جوکری ای ضم و الاشی جوکرة و فعلان بفتح الفاء و ضم اللام

اسماء نحو خيشور وصفته نحو سید کور و تخلص بنوع الفاء والعین و کسر اللام اسماء نحو غطیس و صفته نحو غمیر و کسر اللام  
 بکسرتین نحو جنبا و سیم حیم و تانیز نحو عنبار و قعدان بالتحریک صفته فقط نحو قمر شام و قعدان کسرتین و کسر اللام  
 اسماء نحو سجدا و صفته نحو طراح و قبل از این نیز فریدیه ثلاثی است بنوع الفاء و تخلص بنوع الفاء و العین و کسر اللام  
 اسماء تخلصاً نحو شمسیر و قید و موسی از رسول علی تکلیل و تخلصی بضم الفاء و شد العین المنفوخة و سکون اللام  
 منقولاً نحو کسری و قعدان بکسر الفاء و العین نحو سجدات سوم اکو در و سه حشر زائد بود چون قعدان  
 محکوم مع فتح اللام نحو بنبران و قعدان بالتحریک و ضم اللام الاوّلی و فتحها نحو قعدان و عبوران که در آن  
 قعدان علیاً نحو عبوران و قعدان بفتح اللام نحو عبوران و قعدان بضم الفاء و اللام الاوّلی و شد اشارة  
 نحو عقر بان و قعدان بالفتح و المد قیلاً نحو برآسار و قد تقدم ان النون راقع لیکون من غیره الشلاقی و قعدان  
 بضم الفاء و کسر اللام نحو جاد بار و بقصر نحو جاد بی فانما فریدیه خمسی بنیابت کم و باعتبار زیادت حرف بر یک  
 قسم است یعنی در یک حرف زائد بود و اوزانش پنج است تخلصی بفتح الفاء و اللام الاوّلی و کسر الثانية  
 اسماء نحو بر قید و صفته نحو عطیس و تخلصی بضم الفاء و فتح العین و سکون اللام الاوّلی و کسر الثانية اسماء نحو حیل  
 و صفته نحو قعیس و قعدان بفتح الفاء و اللام الاوّلی و ضم الثانية اسماء نحو قوط و صفته نحو قوطوس  
 و قعدان بکسر الفاء و فتح اللام الاوّلی و ضم الثانية قلباً نحو قوطوس و قعدان بالقصر و فتح الفاء و العین  
 و اللام الثانية اسماء نحو قیشری و صفته نحو ضیطری قبل و منه قعدان بضم کسر اللام الثانية نحو خرافق و باناء  
 نحو زرافقة و قعدان بفتح الفاء و العین و سکون اللام الاوّلی و ضم الثانية نحو سمر طول و قبل هو محرف من  
 سمر طول کسفر فوط و قعدان بکسر الفاء و العین و فتحها نحو و قعدان و قعدان و قعدان بضم الفاء و فتح العین  
 الشدید و اللام الثانية نحو کور و قعدان بالفتح و کسر اللام الاوّلی و فتح الثانية نحو مغنطس و اما  
 قعدان بالتحریک و فتح الموصح علی قعدان زیادت و حشر شازست و همچنین کسرتین  
 بالفتح کسر الطاء المهملة علی قعدان نقله ابن القطاع و اصطفتیة بکسر الهمزة و اللام فتح الطاء  
 المهملة علی قعدان و قبل ان من مزید الرباعی علی اصطفتیة زیادة الهمزة قبل الفاء و الیاء و النون بضم اللام

### فصل ششم در بیان ابدیه مشترک

پوشیده نخواهد بود که چون ابدیه مشترک در معانی مختلفه پیش از اینست که بی الطاب مضبوط در آید اندک  
 اوزانیکو در معانی متداوله مشارکت داشت کفایت نمود قفل بالفتح اسم ذات نحو صقر و صعد نحو ضرب  
 و لغت نحو فر و لغت مستوی فیه نحو قعدل و معنی مفعول نحو خلق و اسم جمع نحو صکت اسم جنس نحو جمع و مختلف



فعل نحو كلف مخفف فعل نحو عمد وقلعة بالتاء اسم نحو صخرة وفت نحو صخرة ومصدر نحو حرمته ومرة نحو حرمته  
 وبمعنى فاعل بالفتح نحو لقيح واسم جمع نحو حبله واسم جنس نحو كفاة ومخفف فعل نحو العيين نحو كفاة وفعل  
 بالكسر اسم نحو جسم وفت نحو صفر ومصدر نحو فنق وصفت مقدار نحو ملا وبمعنى مفعول نحو طوبى واسم جمع نحو  
 ولد واسم جنس نحو سلق ومخفف فعل نحو كبر العيين نحو فخذ ومخفف فعل نحو كبر العيين نحو ابل وقلعة بالتاء  
 اسم نحو سلق ومصدر نحو لثقة وبيات نحو حلبة وبارة انيسك نحو كسة وبمعنى فاعل بالفتح نحو  
 لثقة وبمعنى مستوي في نحو كبرة وبخزة وجمع نحو صبية ومخفف فعل نحو كبر العيين نحو كفاة وفعل بالضم اسم نحو قفل  
 وفت نحو حر وفت مستوي في نحو بود ومصدر نحو شرب ومخفف فعل نحو عتق وجمع نحو حره واسم  
 جنس نحو غرض وقلعة بالتاء اسم نحو بسرة وفت نحو حرة ومصدر نحو كدة ومخفف فعل نحو صبتين نحو  
 جمعة وبمعنى مفعول نحو كبره واسم جمع نحو صبية ومبالغة اسم مفعول نحو ضحكة وفعل بالضم اسم  
 نحو قتب وفت نحو فرد ومصدر نحو طلب واسم جمع نحو حبيب واسم جنس نحو بقير وبمعنى مفعول نحو لقص  
 وقلعة بالتاء اسم نحو اصلة وفت نحو حنطة ومصدر نحو فلبلة وفت مستوي في نحو لقيحة وجمع نحو حنطلة  
 وفعل بضم الفاء والعين اسم نحو اذن وفت نحو ذوق ومصدر نحو شغل وجمع نحو صحف وبمعنى مفعول  
 نحو باب غلق وباب فتح وقلعة بالتاء اسم نحو حبة وفت نحو حبة كذا في الارشاد وفعل بالفتح  
 والكسر العيين اسم نحو كرش وفت نحو فرح ومصدر نحو حلب واسم جمع نحو طرب واسم جنس نحو كلم ومبالغة  
 اسم فاعل نحو لهم وطلق باسم فاعل نحو نهر وقلعة بالتاء اسم نحو سلعة وفت نحو سجة ومصدر  
 نحو سقرة واسم جمع نحو قردة وفعل بفتح الفاء وضم العين اسم نحو رجل وفت نحو حذر واسم  
 جمع نحو عدد ومبالغة اسم فاعل نحو جنح وقلعة بالتاء اسم نحو سلعة وفت نحو اشرة ومصدر  
 نحو فلبلة لفتة ذكره الوجدان وفعل بكسر الفاء وفتح العين اسم نحو قبل وفت نحو باج ومصدر نحو صندوق  
 اسم جنس نحو عنب وجمع نحو نغم وقلعة بالتاء اسم نحو حبرة وفت نحو سبى طيبة ومصدر نحو طيرة  
 وجمع نحو قبيلة وفعل بضم الفاء وفتح العين اسم نحو صرد وفت نحو ذوق ومصدر نحو هدى وجمع نحو  
 كلمي واسم جنس نحو طرب ومبالغة اسم الفاعل نحو لهم وقلعة بالتاء اسم نحو حطة وفت نحو وكلة وجمع  
 نحو غزاة ومبالغة اسم الفاعل نحو لومة وفاعل بكسر العيين اسم نحو جابر واسم فاعل نحو حنار ب  
 وطلق باسم فاعل نحو نابل واسم جمع نحو باقر وبمعنى مفعول نحو سكراتم وفاعل بالتاء اسم نحو  
 عاتكة واسم فاعل نحو حنار ب ومصدر نحو حافية واسم جمع نحو سابة وبمعنى مفعول نحو حافية  
 فاعل بالفتح اسم نحو قرال وفت نحو حبان ومصدر نحو صراح واسم جمع نحو حنار ب واسم جنس نحو حنار ب

وقت المصدر نحو جزاز وفعال بالنا اسم نحو ثغامة ومصدر نحو صباثة وفت نحو خجامة وکسم جمع نحو جماله  
 وفعال بالکسر اسم نحو عذار وفت نحو حصان وفت مستوی فیہ نحو بهان مصدر نحو قیام وجمع نحو عباد وکسم جنس  
 نحو جراح وکسم وقت المصدر نحو قطاف وکسم الہ نحو سواد وسمات نحو علاط وضمی مفعول نحو امام وفعالته  
 بالنا اسم نحو ذابته وفت نحو شجاعة ومصدر نحو عبادة وکسم جمع نحو جماله وفعال بالضم اسم نحو عذار  
 وفعالته طوال ومصدر نحو سحکات وکسم جمع نحو ثؤام ومبالغة اسم فاعل نحو خزع وبراہمی مفرق الاجزاء  
 نحو ثغامة وفعال بالنا اسم نحو ذالة وفت نحو شجاعة ومصدر نحو فجارة ودرمعی چیزیکہ سا قطر گود و نحو  
 قطاف وبراہمی چیزیکہ بگدین شود و نحو خلاصته وکسم جمع نحو جماله وفعال نفع الفار وضم العین اسم نحو  
 وراج وفت نحو براق وکسم جنس نحو فحار ومبالغة اسم فاعل نحو حاد وفتح اسم فاعل نحو سیاف وفعالته  
 بالنا اسم نحو سبانه وفت نحو براتہ وکسم جمع نحو خجالة وکسم جنس نحو خجامة وفعال کبر الفار وضم العین  
 اسم نحو خجان وفت نحو خباب ومصدر نحو کلاب وکسم جنس نحو خقار وجمع نحو خبان قال ابن القطاع  
 والظاهر انه خندان كما سطر وخطان لان فحالا ليس من ائنية الجسم كداني الازشاف وفعال بالنا اسم  
 نحو اجانته وفت نحو ذابته وفعال بضم الفاء وضم العین اسم نحو دراج وفت نحو وضار وجمع نحو علام  
 وکسم جنس نحو غباب ومبالغة اسم فاعل نحو قرار وفعال بالنا اسم نحو دامة وفت نحو حانة وفعال  
 بالفتح اسم نحو محفد وفت نحو متفغ ومصدر نحو مضرب وکسم زمان مکان نحو مسفر وکسم جمع نحو مزل  
 ومفعلة بالنا اسم نحو ماكة وفت نحو متخمة ومصدر نحو بملكة وکسم جمع نحو معبث ومكان کثیر المأخدة نحو ماكة  
 بسبب فعل نحو الولد محبته بمخلة ومفعل لفتح الميم وکسر العین اسم نحو محفد ومصدر نحو موعد زمان نحو مضرب  
 ومكان نحو مجلس ومفعلة بالنا اسم نحو ماكة ومصدر نحو موعث ومفعلة نفع الميم وضم العین بالنا  
 اسم نحو مزبلة ومصدر نحو مملكة ومفعل کبر الميم وفتح العین اسم نحو محفد وفت نحو مسخ والذ نحو مسخ ومبالغة  
 اسم فاعل نحو مفعول ومفعلة بالنا اسم نحو مقبرة والذ نحو موقدة ومفعل بالکسر اسم نحو مشراق وفت  
 نحو مهباج ومصدر نحو مقدار والذ نحو مفتاح ومبالغة اسم فاعل نحو مفعول وافتل نفع الفرة والعین اسم  
 نحو احمد وفت نحو اقدر وکسم تفضیل نحو اعلم ومصدر نحو ازفل وفعال نفع الفار وضم العین اسم نحو  
 خرون وفت نحو فظون ومبالغة اسم فاعل نحو شکور ومصدر نحو رقب وبعنی مفعول نحو طربل ر کوب  
 وفعولة بالنا اسم نحو خزونة وفت نحو حلوتہ وبعنی مفعول نحو ر کوبه وفعال نفع الفار وکسر العین اسم  
 نحو قميص وفت نحو کریم ومصدر نحو حصول وکسم جمع نحو خبز ومبالغة اسم فاعل نحو علم وبعنی مفعول نحو  
 جرج ومفعلة بالنا اسم نحو مہيرة وفت نحو خزین ومصدر نحو خذلیة وبعنی مفعولة نحو خذلیة وفعال

بالفتح والقصر اسم نحو عطش وفت نحو عطشي ومصدر نحو شكوى وجمع نحو ملكي واسم جنس نحو اطلی و  
 فعلی بالکسر اسم نحو ذقري وفت نحو عروعی ومصدر نحو ذکری وجمع نحو ظرینی وفعلی بالضم اسم نحو سوری  
 وفت نحو خوری ومصدر نحو رحی واسم جنس نحو بهی وفعلی بالتحريك اسم نحو قری وفت نحو جری  
 ومصدر نحو خطفی وفتلار بالفتح اسم نحو حطار وفت نحو حنار ومصدر نحو لحنار واسم جمع نحو قنبار  
 وفتلار بالکسر اسم نحو سبار وفت نحو زبار واسم جمع نحو حطار وفتلار بالضم اسم نحو قنبار وفت  
 هزار ومصدر نحو خوار وقيل هو فتلار بفتح العين فاسکن لان فتلار بالسکون ليس من ابنتهم وفتلار بالتحريك  
 اسم نحو فرار وفت نحو مینار وفتلار بضم الفاء وفتح العين اسم نحو حصار وفت نحو عشار ومصدر  
 نحو طوار وجمع نحو کرار وفتلار بضم العين اسم نحو فاشوار وفت نحو صار وراه ومصدر نحو سار وراه  
 وفتلار بالفتح اسم نحو شبان وفت نحو سکران ومصدر نحو شان واسم جمع نحو قنوان واسم جنس نحو  
 سندان ومبالغة اسم فاعل نحو مبیان وفتلار بالکسر اسم نحو سرخان وفت نحو سبان ومصدر  
 نحو هجران وجمع نحو صردان وفتلار بالضم اسم نحو عثمان وفت نحو سخنان وفت مستوی فیسه  
 نحو قنغان ومصدر نحو غفران وجمع نحو شبان وفتلار بالتحريك اسم نحو کردان وفت نحو سخنان ومصدر نحو  
 نردان وفتلار بضم العين اسم نحو جامور وفت نحو قابوس واسم جمع نحو باقور ومبالغة اسم فاعل  
 نحو فاروق وفتلار بان اسم نحو بالوق وفت نحو قازوق ومصدر نحو ساکوتة واسم جمع نحو باقورة  
 وافتلار بضم الفتح والبعین اسم نحو اصبوع وفت نحو اولود ومصدر نحو اربی واسم جمع نحو اقبود وفتلار  
 بالکسر الفتح والبعین اسم نحو اهل وفت نحو املید ومصدر نحو ارزیر وفعلی بفتح الفاء والبعین اسم  
 نحو غیل وفت نحو حیر ومصدر نحو خیر وفعلی بفتح الفاء وضم الحین اسم نحو قیوم وفت نحو  
 صیور ومصدر نحو یقور واسم جمع نحو بقور ومبالغة اسم فاعل نحو سیهور فدا فتقی ما امر وانا  
 اخراج من معان الابنية تسیداً للطلا لبعین ما توفیقی الی الله ویرحیبی ونعم المعین فاسم چون سابقاً  
 بسوی معنی السحاق اشعاری رفته اینجا بذكر بعض اشکله اسامی لطی وکیفیت زیادت حین السحاق کفایت  
 نمود پوشیدن مانند که گاهی تلافی را طی کنند بر باعی محبت زیادت حین چون کوش و ضیفم در سخن کجفر  
 و تضعیف لام چون قرد و این مطروست قال المازنی الاسحاق المطرد فی موضع اللام نحو قرد و مسود و  
 فی الفعل كذلك نحو شتمت و جلبت والاسحاق فی غیر اللام شاذ نایقاس علیه نحو جهر وجدول و میطر و  
 رینوک استی و زرقم کبرتن و در دم و فرسن کوز برج و خر و ع و عشر کدر هم و زینف و خطب و  
 کلمت و جندب کجذب و بر باعی مزید چون صلود و کفد و کس و فتلار که سفور و فتلار که کفر و س

و عند بوط که درون و اکتیبل کبر طیل و در کائیس کبر اعل و بنجاسی مجر و چون غنینه کسفر جل و حاکم کت  
 کسفر جل و بنجاسی مزید و این کم است چون زیر قون کسفر فوط و عند ذنی کسفری و همچنین باعی  
 یا بنجاسی مجر و چون کسفر جل و بر ذون کسفر طیب و بنجاسی مزید چون قند و نیل کبر تصید و کسبوت  
 کسفر فوط و بنجاسی کسفری و نیز باید دانست که زیادت حریفی را برای الحاق در اول کلمه سلقا جان  
 تارند مگر آنکه با وی زائد دیگر هم بوده باشد نحو آند و و تجلب و از اینجا است که بنزه اکبرم و آند  
 را برای غیر الحاق گویند که تا قبل و ظاهر است که در اول کلمه هم زائد شود با وی حرف و دیگر باشد یا  
 نباشد و الف زائد نه شود برای الحاق جزء یا آخر کلمه بخوار طی و علقی بخلاف این عصفور و این  
 مالک که الف نحو علقی و ارضی را نیز بدل از یا گویند بخلاف بعضی که وقوع الف را در وسط کلمه  
 هم جائز دارند پس نحو عالم و قائم برای ایشان طحق بجز است و نحو حکما نطق بقدر عمل در نحو نسی  
 الف نحو علقی یا برای الحاق گوید دالی بدانست این الحاق و هیچ است که برای الحاق نیست  
 زیرا که مفید معنی است و زیادت حریفی الحاق نظر بانا داده معنی نباشد و نیز گویند جزیکه زیادتش برای الحاق  
 نیاید پس است و هیچ آنکه آن هم برای الحاق آید نحو عبودس و قد نوس و صوبوس کسفر

### فصل نهم در بیان مقصور و مصدر

مقصور اسمی است که در فاعلش الف لازم بود و مصدر آنکه حرف اعرابش بنزه بعد الف  
 زائد و هر یک برده قسم است قیاسی و سماعی قیاسی آنست که قصر در مدش بضم باطنه کلی بود مثلا گوئی  
 هر اسم مفعول الآخر که وی را در ذنی است قیاسی یا غالب و ما قبل آخرش مفتوح قصرش قیاسی باشد  
 چنانکه اسم مفعول و اسم ظرف را از غیر ثلاثی مجر و نحو معطی و مقاسی و مقندی و مستندی و مصدر  
 میسی و اسم زمان و مکان از ثلاثی مجر و نحو موتی و مغربی و فعل که اسم است نحو هدی و تد  
 جا و هیچ من با علی مفعال ایضا کجرات و لا یوجد ذلك فی المقل کذانی الارشاف و اسم تفضیل و  
 جمع موش آن نحو اعلی و علی و جمع فعله بالضم نحو دیت و دمی و کسوه و کسی و جمع ضمه بالکسر نحو مریه و غیر  
 و کجیه و طی و اسم نفس که در آخر مفردش الف قبل از تالی تا نیست است نحو حصاة و حصی و قناة و قنی  
 و در مصدر فعل بالکسر نحو بوی بوی و بوی و بوی و نیز قیاسی است قصر فعلی افضل نحو کبری و  
 فعلی فعلان نحو سگری و قصر جمع فعلی یعنی مفعول نحو صبح و جرحی و سیر و اسری و هر اسم  
 مفعول الآخر که اثر او در ذنی است قیاسی یا غالب و ما قبل آخرش الف زائد مدش قیاسی باشد مثل

انكسر والاول ان يظن في مجر وشوا عطا ويرا ورا واعدار واخلار ووسند عار ودر فعال بالضم كبري صوت  
 است نحو عوار وفعار وفعال بالاسم جمع فعل بالفتح نحو طبعي وظهر ودر فعال جمع فعل بالضم نحو نضو  
 وفعال جمع فعل بالتحريك نحو صدني واصيدار ودر مثل يفرق افعلا نحو كسار والكسيرة وقبار واقبيته وفعال  
 صفة نحو هدار ومطارد ودر اسم جنس كدر اخر مفردش تا بي ثابت است وقبل او او يا بعد الف را نگو  
 سهاوه وسهار وسطاية وعطار ودر فعال افعال نحو حمار وفعلا رجعا نحو شعرا ودر افعال جمع فعل نحو سخي و  
 اضيار وطييب واطبار يله اما سماعي است كه قسمه درش بضائطه كلي نبود نحو عصا ورحي وحقا ووايا  
 ودر ذلك ابن عصفور فعل كه در آخر آن حرف علت و ما قبلش مفتوح بود نیز مقصور گويد و اين جمله  
 جمهور نجاه است زيرا كه ايشان در اصطلاح غير اسم تنوين الزا افعال و حروف و جزآن مقصور و معدو  
 نگويند و نیز بريك بر دو قسم است مصره كه تنوين پذيرد و ممنوع كه تنوين نه پذيرد اول اسمي است  
 ايه الفش الف تانيث نبود آن را لكن بمنصرفه نیز خوانند و دوم اسمي است كه الف آن الف تانيث  
 بود و آن را منقعي و غير منصرفه هم نامند و الف تانيث دو الف است مقصور چون فعل بالضم نحو جمل و  
 قصري و قولم و نبي بالثنونين شاذ است چنانكه موسي السجد يد و قبله زردا مفعول من او سبت اي  
 حلفت و قبل الالف للاحاق فلذلك ثون و فعل بالاسم نحو شعري و فعل بالضم الفاء و فتح العين نحو  
 اربي و فعل بالتحريك نحو برمي و فعلا بالضم الفاء و فتح العين نحو برجايا و فعل بالضم الفاء و فتح العين  
 و فعل بالفتح الفاء و اللام نحو برنوي و قبله مفعول و فعل بالفتح الفاء و الواو نحو قول بالغات و  
 فعل نحو سلفي و قال الفراء السلفي و السلفاة و دخل النار و قيل على ان الالف في السلفاة ليست للتانيث  
 الا ان يجعل نادر الكسبي اوجهه و فعل بالفتح الفاء و فتح العين و سكون اللام نحو عفتي و فعل بالفتح فاء  
 و كسر ان و فتح عين و فتح لام و ضم ان اربع لغات نحو حد قوقا و كسرا و كسر عين و ضم لام نحو حد قوقا و قبل  
 به مفعول و فعل بالفتح الفاء و العين و شد اللام نحو قصري كذا في الراكشاه و فعل بكسر السين  
 و العين و شد اللام نحو مير عتبي و فيها لغات اخر مير عزمي بالتخفيف و مير عزمي بالفتح و كسر العين و شد الزا  
 المعجزة و تخفيفها نحو مير عزمي و فعليا بالفتحات و شد الياء نحو برجايا و فعلا بالفتح نحو حولايا و فعل  
 بضم فاء و فتح عين نحو لغزمي و فعل بالفتح الفاء و كسر العين نحو ايجلي و فعل بالفتح نحو افضلي و فعل  
 بفتح الفاء و النون نحو صطبي و فعل بالتحريك نحو طبعي و فعل بالفتح نحو كوبي و فعل بضم  
 الفاء و العين نحو جلندي و فعل بالفتح فاء و ضم عين نحو سولي و فعل بالفتح و ضم العين نحو سولي  
 و فعل بالتحريك نحو شوري و كذا على بضم الياء و كسر العين نحو باجي و فعل بالضم العين و فتحها نحو باوي

و با دو کوفی و فاعل کسب العین شد اللام و شخیصها نحو با قلی و با قلی و فعل علی بالفتح نحو مدیدی و فعلی  
 یا همسریک و شد اللام نحو جری و بر بایموزن فیکون مشترکاً بین التانیث و غیره و فعلی بکسر الفارح العین  
 و شد اللام نحو سطرئی و فعلی بکسر الفار و فتحها و کسر اللام الاوئی و شد التانیث نحو شغصلی و شغصلی التانیث  
 سیویوید الفیاء و ائمة السیدی و ذکر ابن فوطیه شغصلی بالتخفیف منوناً فالله للاحاق بفرج کل کذا فی الاثر  
 و فعلی بالفتح و فتح اللام نحو بر در ایا و قبل بود فعلی بالضم و شد اللام التانیث نحو قرطبی و فعلی  
 بالکسر و فتح اللام الاوئی و شد التانیث نحو قرطبی و ازین قبیل است اکثر اسمای مقصوره که در سابق بیان  
 اوزان مصادر و صفات و غیر آن مذکور و مسطور گردید. و محدود چون فعلا و فتح فاد کسرتن نحو قصاصه  
 و قصاصه و فاعلا بکسر العین نحو قصاصه و فاعلا بالضم نحو عسور و لیس فی الابنیه تنظیر و فتح فاعلا  
 نحو عسور و فعلی بکسر العین نحو ظربا و فعلی بالفتح الفاء و العین و کسرتما و بکسر الفاء و فتح کسرتما  
 ساکتة العین ثلث لغات نحو و یکسار و و یکسار و و یکسار و فعلی بالفتح و تثلیث العین و بضم الفعرة و العین  
 و بکسرهما حسن لغات نحو اربار و فاعلا بالفتح الفاء و کسرتین نحو اربار و فعلی بالفتح و  
 ضم العین نحو کسار و فعلی بالکسر و کسرتین نحو کسار و فعلی بالفتح الفاء و الهموزن نحو بر نسا  
 و فعلی بالتحریک نحو بر نسا و فعلی بالکسر و کسرتین نحو بر نسا و فعلی بالضم و  
 ضم العین و فتحها نحو عسور و عسور و فعلی بالکسر و کسر اللام نحو ردوار و فعلی بضم الهاء  
 و شد العین المنفوخة نحو و خیار و فعلی بالکسر و کسرتین نحو عسور و فعلی بالفتح و کسرتین  
 بالضم و شد العین نحو زارار و فعلی بالضم و کسرتین نحو لویار و فعلی بالفتح و کسرتین نحو تمیار  
 و فعلی بکسرتین و شد اللام نحو زجبار و فعلی بضم الفاء و فتح العین و کسر اللام نحو زقیار و فعلی  
 بضم فاعل فتح عین نحو زجبار و فعلی بالکسر و کسرتین و فعلی بالکسر و فتح اللام نحو زبند بار  
 و فعلی بالفتح نحو حقربار و فعلی بالکسر و کسرتین و ازین جنس است اکثر اسماء مقصوره که در بیان  
 اوزان مصادر و جزآن سبق ذکر یافته فاعل و استثنی است هر گاه بعضی از اوزان مقصوره و محدود  
 مذکور و مصرح گردید ذکر اوزانیکه میان هر دو الف تانیث اشتراک دارد و بهم مناسب نمود و آن نیز تانیث است  
 لیکن آنچه که متداول است بیان گردید فعلی بالتحریک چون جزمی و بالمد چون جفاء و فعلی بضم  
 الفاء و فتح عین چون اربی و بالمد چون عسور و فعلی بالفتح چون خوبی و بالمد چون جصلا  
 فعی بالفتح نحو خیزی و بالمد نحو دیکسار و فعلی بالفتح الفاء و کسرتین نحو کسری و بالمد نحو کسیرا و فعلی  
 الفاء و العین التانیث نحو حمیری و بالمد نحو حمیرار و فاعلی بضم العین نحو بادولی و بالمد نحو فاشوار

بافعلی بالکسر نحو اجمیری و بالمد نحو اجمیرار و فعلی بکسرین و شد اللام نحو حبیبی و بالمد نحو زنجار ابن  
 الک و شافیه و شرح آن این وزن را مختص بالفتحة و مقصورات بانث گشته این محدود را بر اسک  
 الحاق به شمار و در تسهیل در بیان اوزان مشترکه آورده و فعلی بالتحریک و کسر اللام و شده الیا  
 نحو زکر یا و بالمد نحو زکر یا و فعلی بالضم و شد العین المفتوحة نحو لغیزی و بالمد نحو و حطار و فعلی  
 بالکسر و فتح العین و کسر نحو منیدی و هندبار و فعلی بضم الفار و فتح العین نحو بلندی و بالمد نحو  
 جندبار و فعلی بالفتح نحو اجلی و بالمد نحو اجمیرار و فعلی بضم الیا و کسر العین نحو بنایعی و بالمد  
 نحو بنایعار و فاعلی بضم العین و شد اللام نحو قاعلی و بالمد نحو قاعلار و فعلی بالضم و فتح العین  
 نحو مصطکی و بالمد نحو مصطکار و فعل المیم اصلیه نوزده فعلی و فعلی محرکه نحو کربی و بالمد نحو کربار  
 و فعلی بالضم و شد العین المفتوحة نحو سمعی و بالمد نحو سمهار و فعلی بضم فاء و فتح عین نحو لغیزی و بالمد  
 نحو سمهار و فعلی بکسر فاء و فتح عین نحو ضعی و بالمد نحو ضعیار و فعلی بالفتح و کسر العین نحو مرغزی  
 و بالمد فاعلی فی الازشاف هو فعلی قالوا مرغزار و شیخار بانحار المحم و قال السعدی القوم فی شیخار  
 بانحار المعلاة امی فی جرد و هم فی شرح الشافیه الکافیة بالحکم من تود من نطقه استیج انتی و فعلی  
 المیم و العین نحو مرغزی و بالمد نحو مرغزار و فعلی بالکسر و شد اللام نحو مرغزی و بالمد نحو مرغزار  
 و فعلی بضم الضمة و العین نحو اجمی و بالمد نحو اجمی و بالمد نحو اجمی و بالمد نحو اجمی  
 و فعلی بضم الضمة و العین و بالمد نحو مشیدمار و فعلی بالفتح و ضم اللام نحو فیضرضی و بالمد نحو فیضرضار و فعلی  
 بالفتح و کسر اللام نحو فیضرضی و بالمد نحو فیضرضار و فعلی بضم الضمة و کسر اللام نحو فیضرضی  
 و بالمد نحو فیضرضار و فعلی بالفتح و کسر اللام نحو فیضرضی و بالمد نحو فیضرضار و فعلی بضم الضمة  
 چون جوطار و فعلی بضم الفار و کسر اللام نحو جوطاری و بالمد نحو جوطاری و بالمد نحو جوطاری و فعلی بضم الضمة  
 لام اول نحو سطحی و بالمد نحو سطحار و نیز استثنی است که گاهی محدود را قیاسی باشد یا سماعی بجهت ضرورت  
 مقصور گردانند قال الکرمی شعر اکبر اذا هبت برأه و اریم به اذ ارساه و قال غیره شعر ساک  
 من الاطبا ذات یوم به خیر اتم شیبی قال بلغم به فقلت له علی غیر احتشام به بقده اخطات قیامتتار غم  
 و الاصل مرار و الاطبا جمع طبیب امی سالت طبیباً من الاطبا و قال الاخر شعر فیروزج ان اجم  
 یا قوتة الشفق + برت فیحبت الوز فاعلی الورق و الاصل الورتار و تخمین مقصور است و در ذم  
 لیکن مقصور نیست بقصر محدود و بنایت کم است حتا که بخانه و بصره سطرار و انبار و بخلان یعنی  
 از سخا که در که مطلقاً جا نرود بخلان فرار که مقصور و جوی را محدود و کند چنانکه مورد و جوی را مقصور

بیدار نشی از دهن نحو فعلی فعلان و بقصر مثل البوار الشافل بین السمار والارض و دهن نحو قسما و فصل

## باب دوم در تقسیم لفظ و تصرفات آن و در این شش فصل است

### فصل اول در تقسیم لفظ و تصرفات اقسامش

بدانکه جمیع الفاظ مستعمل بر چهار نوع است صحیح و هموز و متصل و مضاعف صحیح است که  
 حسی از حرف و اصلش همزه و حرف علت و حرف صحیح آن سجا نس بود چون رجل و علم  
 نصر و عرج و هموز آنکه از حرف و اصلش همزه بود و آن بر سه قسم است هموز فاوان از پنج باب  
 آید (نکس ضم) چون امر یا مر و ادب یا د ب و ارب یا رب و ارب یا رب و ارب یا رب و هموز عین  
 و آن از چهار (مکس ضن) چون جاب یا ب و ادب یا د و ادب یا د و ادب یا د و ادب یا د و هموز  
 لام و آن از پنج (مکس ضن) چون قرأ یا قر و اذ یا ذ و اذ یا ذ و اذ یا ذ و اذ یا ذ و اذ یا ذ و اذ یا ذ  
 دو همزه در تکلفی عام است که هر دو مفترق بود چون اجاب یا سقرن چون حاء اقل و عزرا لوجود است و تقسیم  
 هموز بان امتداد ناکرده بسته ششم مذکور کفایت نموده شد و متصل آنکه از حرف و اصلش حسی علت بود  
 بر دو قسم است مفرد و لینی مفرد است که در یک حرف علت بود و آن بر سه نوع است متصل فاوان از شان  
 هم نامند و ادوی از پنج باب آید (ضمکح) چون وثب یا ثب و وزع یا زع و وصب یا وصب و ورج  
 یوحی و وریث یا ریث و یانی هم از پنج (ضمکح) چون یسر یا سر و یسج یا سج و یقطر یا قطر و یقطر یا قطر  
 و یسب یا سب و متصل عین و آن را اجوف و ذواته نیز گویند و ادوی از چهار باب آید (سضض) که  
 چون قال یا قول و خاف یا فاف و مات یا فاف و طال یا طال و یانی از سه (سضض) چون خال یا خال  
 و یاع یا یاع و عاظ یا عاظ و متعل لام و آن ناقص و ذوالدرجه هم نامند و ادوی از پنج باب آید (سکرم)  
 چون و عاید و عو و رضی یا رضی و سیر و سیر و سخی یا سخی و سخی یا سخی و یانی نیز از پنج (سضض) که  
 چون رحلی یا رحلی و رعی یا رعی و رشی یا رشی و رشی یا رشی و رشی یا رشی و رشی یا رشی و رشی یا رشی و رشی یا رشی  
 حسی علت بود و آن بر دو نوع است مفروق و مقرون مفروق آن که فاوان مثل از حروف علت بود  
 از سه باب آید ضرب ح س) چون وشی یا شی و وکی یا کی و وچی یا چی و مقرون است که عین لام  
 یا فاوان آن از حروف علت بود اول بر سه وجه آید هر دو با و باشد چون قومی یا قومی یا قومی و این مختص  
 است بقول بعضی و همچنین است آنکه عین لام آن سه وجه آید هر دو با و باشد و این مختص



یا داین از دو باب آید (مض) چون جوی بجوی و روسی جوی روسی لاکه عند اکثر بختان ما ترنی  
 کلام جی را وا گوید و همچنین وا حیوان و حیوة را اصلی گویند بدل از یا بر خلاف قیاس چنانکه ترو  
 دیگران است و دوم الفاظ متعدد دست و نب و میب و میج و میخ و میس و مین و میته و مین  
 و میخی و میز و میخ و میخی یوخ قال فی القاموس فکره اللیث ولم یفسر یوم یوم یوان و مل یمین  
 و در نحو وا کج و یا کج اصله دیو و یوز میج بالتحریک و تبویط الیای فی الواو و الواو فی الیای عند بی علی  
 و دو و در جوی عبارت است و او ا ت دیارات عند الاخفش و غیره و الف در نیاید بطریق اصالت در فعل  
 و نه در اسم متکلم مگر آنکه بدل از دیگری باشد و مضاعف آنست که از حروف اصول وی بود حرف  
 یا زائد از آن متجانس بود و آن بود و قسم است ثلاثی در رباعی ثلاثی آنست که عین لام یا فا عین  
 یا فا و لام آن از یک جنس بود اول از چهار باب آید (مض) چون قر لقر و مند قند و کلب یکتب  
 و لبت یکتب و ثانی و ثلاث الفاظ متعدد دست چون و ذن و قطن و جزآن اما آنکه هر سه اصولش  
 از یک جنس بود بغایت کم است چنانچه الفاظی چند که باستقامتی کتب لغت دست یاب گردید  
 ثبت نمون شد صفت صحر که صوت انصبی و فحق کتصص زنته و معنی و زو و بت و همه لفظ  
 صفت صفت و فحق و زو زو بالضم و بت و بت با کسره و همه بالفتح و در دو صحر که  
 اللهم و فح بالضم لقب لرصل و رباعی آنست که فا و لام اول و عین لام ثانی و آن از یک جنس بود و نحو  
 زلزل و تذذب و استثنی است که چنانکه بساط از هموز و متصل و مضاعف بعضی الواو بهم با صباء  
 محبت و هم با صباء کثرت و تفرع و قلت آن اختصاصی دارد همچنان مرکبات نیز و مجموعه اقسام جمله که  
 ترکیب جنسی یا جنسی بگر حاصل شود شناخته است چنانچه تقییم آن و تعیین باب یا ايراد امثله است یثا  
 می یابد همچون وا جوف و او می از دو باب آید (مض) چون آب یوب و او یاد و یانی از ضرب  
 فقط چون أض یض و ناقص و او می از ضرب چون یا یأو و از کرم نیز قلیل و یانی از دو باب (مض) است  
 چون آنا یانی و اری یاری و مثال و او می هموز عین از ضرب چون و اذ یذ و از سمع چون  
 و نذ یوذ و یانی از دو باب (سمع ح) چون یس یتأس و یس یتأس و یس یتأس و ناقص او می از دو باب  
 (مض) چون و اذ یذ و یانی از دو باب (مض) چون رأی یرای و صانی  
 یصنی و مثال و او می هموز لام از سه باب آید (مض) چون و ذ یوذ و و یو یو و یو یو  
 و اجوف و او می از دو باب (مض) چون با یو یو و و یو یو و یو یو از سه باب (مض) که  
 چون جا یو یو و کا یو یو و میو یو یو با ثبات یا بر خلاف قیاس و هموزان تعیین مقرون از ضرب مثل

